

جلد سوم

گنجینه ادب

مخصوص سال چهارم مدارس ابتدائی

مطابق آخرین پروگرام شورای عالی معارف

طبع دوم - بجا تغییرات مهمه و اضافات
شامل مواد فارسی، اخلاق، حفظالصحه، علمالاشیاء

تألف

آقای صدر آموخته

ناشر:

مکتب حسین شرافت - محمود احمدی

تشریف

حق طبع و تقلید محفوظ

طهران - چاپخانه فردین و برادر

فهرست کتب مجامع الطبع کتابخانه شرافت و احمدی - دشت

مطابق آخرین پروگرام وزارت جلیله معارف

اسم کتاب	جلد	مؤلف
دستور تربیت مخصوص کلاس تهیه و اول	۲	آقای محمود قائم مقامی
فلسفی - کنجینه ادبی برای سال ۲ و ۳ و ۴	۳	سدر آموخته
دستور زبان فارسی	۲	" " "
هندسه دوره	۲	" " "
جغرافیای نوین	۴	آقای امیر منتخب
نظم الفبا و احوال	۳	" " "
علم الاشیا	۱	" " "
فارسی - کنجینه ادبی برای سال پنجم و ششم	۱	آقای فخرانی
تعلیمات مدنی	۱	" " "
دوره تلخیص برای سال ۳ و ۴ و ۵ و ۶	۳	" " "
اخلاق	۱	" " "
علم الاشیا برای سال ۱ و ۲ و ۳ و ۴	۴	آقای رائقی
اخلاق یا مجموعه تربیت برای سال ۱ و ۲ و ۳ و ۴	۲	آقای خورشیدی
کفایت الصرف برای سال پنجم و ششم	۱	" " "
شرایط دوره برای سال ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶	۳	آقای شیخ علی تنها



تاریخ
علوم

۲۳

۲

۷۷

پنجمه ادب

برای سال چهارم مدارس ابتدائی

مطابق آخرین پروگرام مصوبه بشماره و شصتم جلسه



تألیف

آقای صدر آموخت

منقش معارف و متحن مدارس متوسطه و ابتدائی گیلان

طبع دوم — ۱۳۰۷ هجری

حق الطبع و تالیف محفوظ و مخصوص است

چاپخانه

در شهر





فارسی سال چهارم

مواد پروگرام :

فارسی :- قطعات شروطنظم ادبی و اخلاقی - نشأت سادّه - تحریرات مختلفه و متداوله - مطالب تاریخی و جغرافیائی از نوع مواد سال قبل - اطلاعات مفیده در امور راجعه بصلاح و تجارت و صناعت با اختصار - مختصری از فوائد شریعت و مضار استبداد - آزادی و فرق آن از خود سببی - نظام هیئت اجتماعیه - مضرات بی نظمی - قانون و لزوم اطاعت آن .

بیان تعاون، اخوت، رعایت زیردستان - تنقید شیادوی و چاپلوسی - عفت و پرهیزکاری
حسد و بغل - کتمان سر - حفظ شرف آبرو - وفا بعهده - خلف وعده - حفظ قول و مضامین
احقر از خود پندی - سامت و خست - اتفاق و اتفاق - احسان - ترحم
اتهام - افتراء - فوائد شغل و کار مشروع - مضار تبذیل و بیکاری و بیکس .
اطلاعات ساده ز بدن انسان - استخوان بندی - جمجمه - بازو - ساعد و دست و انگشتان
ران - ساق - قدم - مفصل - عضلات - دماغ - عصب - عمل مضغ - بزاق - اقام
زدان - معده - معار - ریتین - جگر - قصبه الریه - تنفس - خون - قلب - شریان
و ورید - زمین - سیارات - هوا - میزان الحرارة - میزان الهواء - تغییرات هوا - آب
و آب - ساختمان خانه و مصالح لازم آن - بخاری خوب - غل مسک - نمک - بزرک شایه
چوب - پاچه بانی - لایحه - چراغ های معمولی - شمع کچی و پسی - گاز - نفت - سوخت - غلات -
ایو - شوکلا - کاکائو - چای - قهوه - کافه سار - آبن - فود - چد - مس - مغز - برنج - سرب
قلع - نیکل - روی - طلا - نقره = ذکر جامی از فرش قالی و رنگ طبیعی و مصنوعی - بیان
مضرات الوان چر - دلیل حرکت از قبل راه آبن - تبذیل - طیار - طرز تحکیم نباتات - قیام سوزن
سوزن سکنه و شکر - تاکد در نظافت لباس بدن معابر و گاری ها - تکرار و حفظ بعضی اقوال و قصص

بسم الله الرحمن الرحيم

(در توحید - از تاجیه خیر و علومی)

بنام کردگار فسرده داور	که هست از وهم و فکر و عقل برتر
خود را در اک او حیران باند	دل و جان در رهش بیجان باند
بهر وصفی که گویم زان فروست	ز هر شرحی که من دایم برد
بسی گفتند و میگویند از این حال	ندایم تا که راروشن شد احوال
چنین گفتند و بشناس خود را	طریق کفر دین و نیک و بد را
کزین ره نوی یزدانست برآ	ترا بس باشد این منی گوا هست
چونادانی ندانی هیچ از این حال	شود ضایع تر از روز و مه و سال
زدانش زنده مانی جاودانی	ز نادانی نیابی زندگانی

(فرد - تنها) (کردگار - خداوند) (داور - عادل) (وهم - خیال) (خود - عقل)

(داور اک - نعم) (حیران - سرگردان) (طریق - راه) (کفر - خداشناسی)

(دین - آیین) (ضایع - تباه)

(انوشیروان معتمد - از صفحه سیلیمانیه)

آورده اند که انوشیروان را معلمی بود که در ایام صغیر به تعلیم و
تأدیب او قیام نمودی - روزی معلم بدون تقصیر انوشیروان را
آزار نمود - انوشیروان این معنی را در نظر داشت و بهواره
خسگین بود تا وقتی که بر تبه سلطنت رسید - معلم را احضار کرد
و از او پرسید در ایامی که بتعلیم من اشتغال داشتی چه چیز ترا بر
آن داشت که روزی بدون جت مرا آزریدی - و بیست
و عقوبتم فرمان دادی ؟ - گفت ای ملک چون میدان داشتیم که
بعد از پدر بمقام شاهی جلوس نمائی خواستیم ظلم بچنانست تا در زمان
سلطنت بظلم اقدام نمائی و بعدل و شفقت با مردمان سلوک
نمائی تا در عهد پادشاهان داد گستر محبوب شده و نامت
جاویدان بماند - گفتمی را جواب معلم دانشمند خوش آمد و دیر آن
بسیار کرده و خلعت و نعمتش از زانی داشت -

(ایام - روزها) (صغر کوچکی) (تعلیم - یاد دادن) (قیام - برپا ایستادن) (تبه
مقام) (عقوبت - آزار) (جلوس نشستن)

(بیعت)

گفتن از زنبور حاصل بود با کسی در سر خود ناخوردنش
(حفظ القصر - و خیانت مضار آن)

فرزدان عزیز - از استعمال خیانت اجتناب نماید
زیر که تنها گو و توئون گیمای هستانی هستند و در آنها هر قسم زهر
مملکت موجود است - که هر یک برای کشتن انسان بهائی گاه
و بهترین آنها عبارت از نکوتین است که در برگ آنها وجود دارد
و بواسطه سوختن برگ توئون و تنها کو ظاهر میشود - نکوتین
باع روغن و شفاف است که در اثر کشیدن و خیانت در فی گاه
و حتی و غلیان بزنگ سیاه و مزه خیلی تلخ نمودار میشود - و هر
توئون و تنها کو بدتر باشد جرم آن بیشتر و مضرتر است - ضرر
نکوتین و سایر نموم و خیانت برای اطفال و زنان بیشتر از مردان است
و امراضی که از استعمال خیانت در انسان تولید میشود از اختصار

(استعمال - بکار برود) (خون - دود) (چوب - دود) (دسم - ز) (بایع - روا) (شفاف)

امراض قلبی - زردی رنگ - صداع - عدم اشتها - سوء
 یوست - زکام دائم - سرفه خشک - فساد دندان -
 از بین رفتن ذائقه - تولید استعداد قبول امراض مُریه اِزِ قِل
 سل - پس اگر میخواهید بدن نازنین و لطیف و سالم خودتان را در
 چنگال این همه امراض که هر یک برای محو وجود انسان کافی میباشد
 و چار و بستلانمائید - از استعمال دخانیات اجتناب کرده
 و نصایحی که معلم و پدر و مادر و طبیب در این خصوص شما مینمایند
 از صمیم قلب پذیرفته و تشکر نمائید - زیرا مقصود آنان سلامت
 ماندن شماست و نیز مملکتی را قوام و خانیات استعمال تریاکست
 که شدیدترین موم یعنی مُرِ فَن را قرار میدهد - و این سم کلّیه
 قوای انسانی را مست و بی مصرف کرده و مخصوصاً اشخاص مبتلا
 باین سم بسیار قتل و بیکار بوده و همیشه مریض خواهند بود -

(صداع - سردی ، لطیف - نازک) ، (امراض - بیماریها) ، (محو - نیستی)

(نصایح - پند) ، (قلب - دل) ، (مملکت - کشنده) ، (شدید - سخت)

(مطلوبات فلاحی - طریقہ بذرکاری)

برای بیشتر تخریب گرفتن از زراعت (بذرکاری) باید دانه های کاشته شده بیک اندازه در زیر خاک پوشیده شده باشند - زیرا که هرگاه این قسم نباشد نمو نباتات یکسان نبوده و بعضی زودتر و برخی دیرتر روئیده و در نتیجه در موقع رسیدن نیرپس و پش حاصل شده و ثمر به اقسام مختلفه از حیث رسیدگی و ماری و درشتی و ریزی مرغوب و نامرغوبی منقسم شده و از مرغوبیت جنس و محصول می افتد - و عموماً هرچه دانه بذر درشت باشد بهتر است خاک روی آن هم باید ضخیم تر باشد - مثلاً خاکی که روی دانه با قلا و لوبیا و نخود را میگیرد و بهرات از خاکی که روی دانه های برنج و گندم و جو را میپوشاند زیادتر و ضخیمتر باشد - و هرچه زمین مزرعه رطوبتش کمتر و سنگین باشد گودی محل نشاندن دانه باید بیشتر باشد - همچنین تنگ و انبوه کاشتن دانه نیز در نمو محصولات اثرات مهمی دارد - زیرا هرچه دانه انبوه کاشته

(بذر - تخم) (فلاحی - بزرگاری) (نمو - رشد) (ثمر - میوه - حاصل) - ضخیم - گلفت

شود نزدیک بهم روئیده با نفع تابش آفتاب تمام قسمت بود که یکی از
ارکان ستونبات است میگردد .

(سر خار کن و جوان مسترور)

خارکش سپر بادلق درشت	پشته خار بسی برود بهشت
لنگ لنگان قدمی بر میداشت	هر قدم دانه شکری میگاشت
کای خرازنده این چرخ بلند	وی نوازنده دلها می نرشد
در دولت بر خرم بکشادی	تا ج عزت بر سرم بنهادی
نوجوانی بجوانی مغسود	رخس پندار همسیر اندرود
آمد آن شکر گدازش بکوش	گفت ای پر خرف گشته خموش
خار بر پشت زنی اینسان گام	دولت چیست عزیزیت کدام
پریگفتا که چه عزت زین به	که نیم بر در تو بالین نه
کای فلان چاشت بده یا شام	نان و آبی که خورم و آشام

(ارکان - ستونها) (دلق - لباس خشن) (قدم - گام) (نرشد - نمین) (عزت - شوخی)

(مغرور - متکبر) (رخس - اسب) (گام - قدم) (خرف - نفهم) (پندار - غرور)

شکر گویم که مرا خوار نداشت بخشی چون تو گرفتار نداشت
داد با این همه افتاده گیم عسره آزادی و آزاده گیم
(اندرز)

از کار کردن سپهر چه امرار متاعش تقلید کرده و مشکلی بخودمان نداشت
مانند جوان مغرور اشخاص کار کن فعال را تویخ و سوزش ننماید
سعی نماید بعبث آزادگی نایل شود . -

(اطلاعات ساده از بدن انسان)

بدن انسان مرکب از پوست و گوشت و رگ و استخوان میباشد
پوست - پوست مانند خلائی است که روی کلیه بدن انسان را
پوشانیده و مستور است از موهای ریزه ای که بعضی از قسمت های
آن با چشم دیده میشود و برخی دیگر از بس ریزند با چشم دیده نمی شوند
و تمام آن موها دارای سوراخند که انسان بواسطه آن سوراخها
تنفس مینماید - و عرق و هوای کثیف داخل بدن از آن سوراخها

(امرار - گذراندن) (تقلید - پیروی) (خلاف - جلد) (مستور - پوشیده)

خارج میشود —

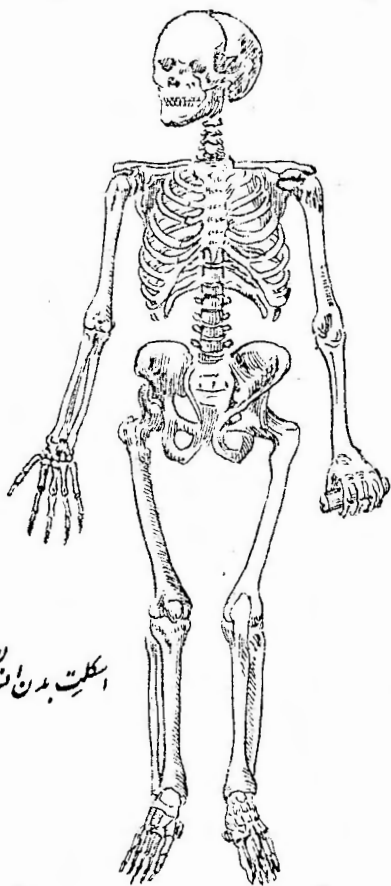
حفظ الصلحه پوست بدن — حفظ الصلحه پوست بدن عبارت
از این است که اقلابنفته دو بار تمام بدن در روزی چند مرتبه
دست و صورت و روزی یکبار سر و پاها را با صابون و آب
یا کشت و شو کرد که سوراخهای مو و پوست بدن مسدود نشده
و تنفس شکل نشود —

استخوان بندی — مجموع استخوان بندی بدن انسان که با اصطلاح
علمی (اسکلت) میگویند به قسمت عمده تقسیم کرده اند از این قرار است :
استخوانهای سر یا جمجمه — استخوانهای تنه — استخوانهای
دست و پا —

استخوانهای سر — استخوانهای سر عبارتند از جمجمه و صورت
و جمجمه جعبه ایست استخوانی که مغز یا مخ که بصر بی و ماغ میگویند
در آن جای دارد — و استخوانهای صورت عموماً ما بهم وصل بود

(تنفس - تنفس کشیدن) (عمده - بزرگ) (صورت - چهره)

و کلیه استخوان های سه بی حرکت می باشند مگر یکی از آنها



اسکلت بدن انسان

که موسوم بفتل آشفل یا

چانه می باشد که در موقع

غذا خوردن یا حرف

زدن و نفس کشیدن

حرکت نماید -

استخوانهای تنه -

از ستون فقرات -

دنده ها - لگن خاصره

ستون فقرات تشکیل یافته

از یک رشته استخوانهای

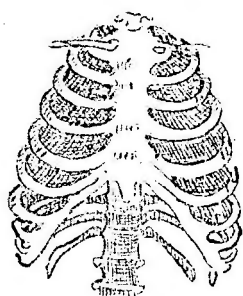
مست خلقوی شکل که بر روی هم قرار گرفته و در وسط آنها مجرای است

که مغز خراشیده یا نخاع در آن جای دارد - و از بالا به جمجمه و از

پایین به (موقع - وقت)

عموماً به (محل - جبهه) (حرکت - جنبش) (آشفل - پائین) (موقع - وقت)

و از پائین به لگن خاصره و از طرفین بدنه با وصل میاشد -
عظم قص - استخوانی است مسطح که دنده ها از طرفین با وصل



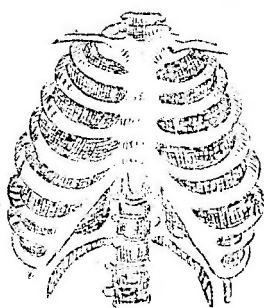
میباشد - و از بالا

بشانه ها متصل است و از

سمت پائین پرده حاجره

آن را از شکم جدا می نماید

دنده ها - استخوانها



باریکی می باشند بکل

مسطح و منحنی که یک سر آنها

از جلو با استخوان قص و

(نایش دنده)

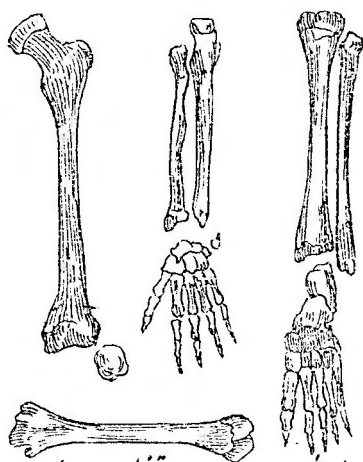
سر دیگرشان از عقب ب ستون فقرات متصل می شوند .

لگن خاصره - استخوانی است که از طرفین بالا به ستون فقرات
وصل است - و از سمت پائین استخوانهای پائین متصل می شوند

(عظمی - کره) (وسط - میان) (مجرا - راه) (عظم - استخوان) (منحنی - تکیه دارند)
(مسطح - پهن) (منحنی - قوسی)

تکلیف میکل و اندام انسان بواسطه وجود استخوانهاست -
و مجموع ستون فقرات و قفسه و دنده ها حافظ ریتم یعنی تنفس یا جگر سفید
و قلب یعنی دل و کبد یعنی جگر سیاه میباشند و بر روی بسم
تکلیف صندوق سینه را میدهند -

استخوانهای دست و پا - دستها و پاها نیز هر یک سه



قسمت عده تقسیم شده اند :

هر یک از دستان مرکبند از

بازو - ساعد - نخه -

بازو - عبارت از استخوان

طویل است که از بالا بشانه

و از پایین بساعد وصل میباشد . - (استخوانهای دست پا)

ساعد - دارای دو استخوان است که یکی را زنده اعلی و دیگری را

زیر انفصل گویند - و هر دو از بالا به بازو و از پایین به

(مرتب - ترکیب شده) (طویل - بلند)

دست وصلند . —

پنج — نیز عبارت از استخوانهای پنج و کف دست انگشتان
میباشد — هر یک از پاها نیز مرکبند از : — ران —

ساق — قدام —

ران — دارای یک استخوان طویل است که از بالا لگن
خاصه و از پایین ساق متصل میباشد —

ساق — دارای دو استخوان است که یکی راقصه کبری و
دیگری راقصه صغری گویند — و هر دو از بالا بران از پایین
پنج پا یا قدام وصل میباشد . —

قدم — قدم شامل است پنج — کف — انگشتان پا را —
و از بالا ساق وصل میشود . —

مفصل — محل های سه که دو استخوان بیکدیگر متصل میشوند مفصل
گویند — و مجموع آن مفصل است . —

(قصبه - بی -) (کبسه - بزرگ) (صغری - کوچک)

(اخلاق - احسان مردم - از سعدی)
 تو با خلق نیکی کن ای نیکبخت ، که قفسه بگیرد خدا با تو سخت
 سگر از پا دور آید نماز اسیر که افتادگان را بود دستگیر
 باز از قفسه مانده برهری که باشد که افتد بفرماندهی
 چو تمکین و جاہت بود بر دوام مکن زور بر مرد و درویش عام
 نصیحت شنو مردم دور بین نپاشند در هیچ دل تخم کین
 خداوند خرمین زیان میکند که برخوشه چنین سه گران میکند
 بسا زور مندی که افتاد سخت بس افتاده را یاوری کرد سخت
 دل زیر دستمان ناید شکت مبادا که روزی شوی زیر دست
 مکن تا توانی دل حشمت ریش و گریه کنی میکنی بخ خوش
 (بیان تعاون و اخوت)

تعاون یعنی یاوری و مساعدت کردن مردمان با یکدیگر
 و معاونت همراهی نمودن با هم نوع یکی از صفات حمیدہ انسانیت

(احسان - نیکی کردن) (حشمت - مردم) (درہی - بنده) (تمکین - جاد)

و نوع بشر بحکم خلقت مجبور بیکدیگر کردن با هم هستند - زیرا که هکلی مانند
 اعضای یک بدن اجزای یک خانواده میباشند - و در این
 صورت نباید از مساعدت و معاونت یکدیگر قصور ورزند -
 و هر فرد از افراد بشر میبایست اولین وظیفه خویش را رسانیدن
 فایده بهم جنسان خود بداند - اخوت نیز معنی برادری است - و
 چون نوع بشر عموماً از یک پدر و مادر و از گوشت واحد تولید شده
 و بوجود آمده اند - میبایست هکلی یکدیگر را بدون فرق گذاشتن از
 حیث رنگ و جنس و مذهب و ملت تمام مردان را برادر و تمام
 زنان را خواهر خود دانسته و بقدر امکان توانائی از بر آوردن
 حاجات یکدیگر مضایقه بکنند - و نسبت بهم بی اندازه رؤف
 و مهربان بوده و مراعات شئون یکدیگر را بنمایند -

(سعدی علیه الرحمه در بیان تقاضا و نگوید)

اگر هوشمندی معنی گرای که معنی بماند به صورت بجای

مساعده - مساعد - مادری کردن (خلقت - آفرینش) (گوهر - ذرات) (قصور - کوتاهی)
 (گمراهی - میل کن (حاجات - نیازها) (معنی - حقیقت)

پوشیدن ستر در پوشش که ستر خدایت بود پرده پوش
 گردان غریب از درت ^{نصیب} مبادا که گروی بد را غریب
 بحال دل خستگان در نگر که روزی تو خسته باشی مگر
 درون فروماندگان شاد کن ز روز منم و ماندگی یاد کن
 پدر مرده را بسایه بر سر فلک بخارش بنفیان و خارش مکن

(رعایت حال زیردستان)

رعایت حال و توجه و ملاحظت بازیردستان باعث ترقی انسان است
 و شفقت و مهربانی کوچکتران و فرمانبرداران سبب خوشنودی خداوند
 مهربان است - انسان محقق نباید نسبت بزیردستان خود مکاران
 و مخصوصاً افراد خانواده و برادران و خواهران کوچک و فرزندان
 خود ظلم و ستم رودارد - و میبایست همیشه نسبت بانان برافتمند
 و مهربانی رفتار نمود - زیرا که بزرگترین پشتیبان زیردستان و
 مظلومین خداوند تعالی و قادر مستقیم قهار است -

(صور - مجاز) (ستر - پوشش) (غریب - دور) (نصیب - بهره - قسمت)

(سرا و بی - نصیحت حکیم نصر زنده خود - از طلیشان)
 حکیمی نصر زنده خود را نصیحت میکرد که تا مستوانی در طلب علم و جمع مال
 سعی بلیغ بجای آور که ابنای زمان از دو قسم بیرون میشوند اگر خواصند
 بجهت علم ترا اکر اکر میکنند - و هرگاه عوامند بسبب مالت تکریم نمایند -

(قضا)

گرفت مال و تو علم آموز که بود نفع آن ز کجج اولی
 مال فانی شود بگردش دگر علم پیوسته باقی است ترا
 و نیز هر که بر شد اند تکل نماید از مکاید بر پد -

(رباعی)

اگر سخت گردد تو را روزگار تو ثابت قدم باش و پیر سیر
 چو لفرزده شد ریشه آدمی نهال وجودش بنقید ز بار
 (احسان و ترکم)

احسان یعنی بر دامن نیک و صبر بانی کردن یکی از خصایل ممد وحه انسان

(حکیم - دانشمند) (نصیحت - پند) (بلیغ - رسا) (ابناء - پسران) (خواص - دانایان)
 (عوام - نادانان)

بوده و بسبب فضیلت انسان بر سایر حیوانات می باشد حکمی گوید :
 پنج قیدی محکم تر از قید احسان نیست - زیرا که احسان نمودن
 بدوست دوستی را مستحکم و نسبت بدشمن دشمنی را کم مینماید -
 و همین قسم است ترحم که از بزرگترین صفات بشر و معنی رحمت آوردن
 بر کلیه جانداران است و بسبب محبت تمام مردمان نسبت بشخص
 میسر گردد . . .

(احسان و جواهر روی - از سعدی)

بخش ای سپهر کا و میزاده صید	با احسان توان کرد و خوشی بقید
چو دشمن کرم بنید و لطف وجود	نیاید دگر خست از او در وجود
مکن بد که بدینی از یار نیک	نروید ز تخم بدی بار نیک
چو بادوست دشوار کردی و تنگ	خواهد که بسند تو را نقش و رنگ
و گر خواه با دشمنان نیکوئیست	بسی بر نیاید که گردند دوست
بدانرا نوازش کن ای سیکرد	که سگ پاس آورد چو نان خورد

(مستحکم - استوار) (رحمت - محبت - مهربانی) (صید - شکار)

(حفظ لفظ) - هوای قابل تنفس (

هوای جسمی است بی بو و بی رنگ و بی طعم که دیده نمیشود - و ما را از هر طرف احاطه کرده و در همه جا نفوذ دارد - بدون هوای انسان و حیوان و نبات نمیتوانند زندگی نمایند - برای احساس وجود هوای بهترین طریق این است که دست خود را در جلو صورت حرکت دهیم تا وجود هوای احساس نمایم - در هر سه دفعه که نفس میکشیم مقداری از هوای صاف داخل ریه (شش) شده و عوض مقداری هوای کثیف خارج میگردد - اگر بواسطه فشردن گلو و یا مسدود کردن راه دهان و بینی انسان یا حیوانی را از تنفس مانع شوند قوری خفه میشود - و زندگانی را ترک میگوید پس معلوم شد که هوای جزو لوازم زندگانی میباشد - ولی باید دانست که هر هوایی قابل تنفس نیست بلکه هوای قابل تنفس دارای شرایط مخصوصی میباشد از اینقرار :

(جست - بوی) (جود - بختش) (طعم - مزه) (حاطه - دوره) (صورت - چهره)
(حرکت - جنبش) (احساس - درک کردن) (مقدار سه اندازه)

هوای قابل تنفس آنست که صاف و خالص بدون گرد و غبار باشد -
 هوای کثیف باعث انواع امراض گشته انسان را هلاک مینماید
 اگر عده انسان یا حیوان در فضای محدودی تنفس نمایند طولی نمی کشد
 که هوای آنجا کثیف و غیر قابل تنفس شود - بنا بر این در و پنجره های کلاس
 در موقع تفسیر بازگذاشته و هوای کثیف آن خارج گشته و هوای تازه
 داخل شود - در و پنجره اطاق مسکونی خود را نیز باید گاهی باز نمود تا
 هوای کثیف آن خارج شده هوای قابل تنفس داخل شود - و همچنین اطاق
 خواب را قبل از خوابیدن باید باز گذاشته و مجدداً بست تا
 هوای تازه باندازه لزوم داخل شود - زیرا که انسان در وقت
 خواب نیز محتاج تنفس است - نفس کشیدن در اطاق و منازل که
 دارای دود و زغال و گرد و خاک باشد مضر بوده و ممکن است گاهی
 منتهی به هلاکت شخص گردد - تنفس هوای سرد نیز باعث تولید
 سایر امراض ریوی میشود - و در هنگام عبور از نقاطی که دارای
 (صاف - خالص - پاک) ، (کثیف - ناپاک) ، (مسکونی - منزل) ، (خارج - بیرون)

گرد خاک و بویهای متفن باشد باید با دستمال لطیف جلوه‌ی دویان را
گرفت که مواد مضره داخل ریه نگردد - و این را نیز باید دانست
که همیشه بایست از سوراخ های بینی تنفس نمود نه از راه دویان - زیرا که
هوای سرد و برینی قدری گرم شده قابل تنفس شود - و تنفس از دویان
باعث زبری زبان میگردد -

(حکایت - لزوم عفو - از سعدی)

یکی از پسران بارون آرشید خشمناک پیش پدر آمد که فلان سرباز
مرا دشنام مادر داد - بارون ارکان دولت را گفت سزا پای چنین
کسی چه باشد - یکی اشاره بکشتن کرد - دیگری بزبان بریدن و
سومی بمصادره و نفی کردن - بارون گفت ای پسر گرم آنست که
بگذری و عفو کنی و اگر توانی تو نیز دشنام مادرش ده اما چنانکه
انتقام از حد گذرد و ظلم از طرف تو باشد و دعوی از قبل خصم -

(مشنوی)

(متفن - بدو) (مجذبا - دوباره) (لزوم - لازم) (مضره - زیاندار) (متنی -
دبارون آرشید - بزرگترین خلیفه عباسی) (خشم - غضب) (خصم - دشمن)

کبی رازش خونی داد دشنام تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام
 بر زانم که خواهی گفت آنی که دامنم عیب من چون منانی
 (ازادششی - سر با هممت - از نظامی)

در طرف شام کبی پیر بود چون پری از خلق طرف گیر بود
 پیر بن خود ز گیا بافتی خشت زدی روزی ز این بافتی
 پیر یکی روز در آن کار و با کار فرمایش در افزود کار
 کاین چه زبونی و چه افکندگی است کار گل این پشه خربندگی است
 خیز و وزن بر سر این خاک تیغ که تو ندانند یکی نام در تیغ
 قالب این خشت در تش فلک خشت تو از قالب دیگر بزن
 خوشی تن از جمله پیران شما کار جوانان بچوانان گذا
 پیر بد و گفت جوانی نکن در گذراز کار و گرانی نکن
 دست بدین پشه کشیدم که است تا نکشم پیش تو یکروز دست
 دستکش کس نیم از برک گنج دستکشی منجرم از دست گنج

دیرنج - مضایقه (جوانی - کنایه از نادانی) (پشه - مثل) (ملا
 سرزنش -) (منظم - با تریب)

از سخن بر پلاست گرش رفت جوان گریه کنان از برش

(عضلات)

عضله - هر یک از قطعات گوشت بدن عضله و بناری
 مایه نامند - عضلات روی استخوانها را پوشانیده است و
 وجود عضلات باعث حرکت اعضای بدن انسان میگردد - عضلات
 در اثر ورزش و کار فربه و قوی میشوند - ورزش منظم مطابق قواعد
 علمی علاوه بر قوی نمودن عضلات فکر را نیز روشن مینماید - و تا
 و پود و جو و انسان نیز قوی و قادر بر دفاع و مقابله با حیوانات
 فربه بینی و ناخوشی مائی که با انسان حمله و هجوم میآورند مینماید -
 ورزش منظم عمر را نیز طولانی میکند - اثرات و فواید ورزش
 بیشتر نصیب صندوق سینه و ریه (جگر سفید) میشود - زیرا که
 جریان هوا در آن تند شده گردش خون و شقیق و زیر را بحد

(هجوم - زور آوری) (نصیب - بهره) (منظم - با ترتیب)

(شقیق و ریه - خود بدن و ریه و بدن نفس) (حد - اندازه)

کمال میرساند لیکن باید دانست که ورزش باید در هوای آزاد و صاف
و خالص بعمل آید - در نقاطی که هوای آن کثیف و محدود
باشد ورزش فوق العاده مضرات - و همان قسم که پیش از این
خواندید هوای آزاد و در زندگانی شهر بدخلیت تام داشته - و در
صحت و مرض تأثیرات مهمی دارد - ساکنین بات و مزارع برای
بدست آوردن هوای آزاد و رحمتی ندارند ولی برعکس اهالی شهرها
و مخصوصاً آن قسمت که در کارخانه ها کار میکنند فوق العاده از
این حیث در رحمت هستند - و برای حیران میبایست همه روز
دو ساعت در خیابانها و میدانهای وسیع و در صورت
پنزدن خارج از شهر گردش کرده و قدم بزنند تا قوای مصرف
شده تجدید شود - همچنین از انتخاب منزل در حوالی استرها و تما
میاه را که اجتناب نمایند -

(بدخلیت - دخالت داشتن) (تأثیرات - اثرات)

(وسیع - بزرگ) (حوالی - اطراف) (اجتناب - دوری)

(اعصاب)

دماغ - در وسط جمجمه که کاسه سر باشد جایی است خاکستری رنگ و نرم که بعضی بی آنرا دماغ و بفارسی نخ یا مغز سر گویند - و مرکز عقل و ادراک انسان میباشد - و هرگاه مختصر صدمه ای بآن متوجه شود انسان دیوانه میشود -

عصب - عصب که آنرا بفارسی پی میگویند رشته ای سفید رنگ و محکم هستند که در تمام بدن انسان پراکنده گشته و موجودند - و بمنزله مأمورین دماغند - و اعصاب بدو دسته منقسم شده اند - حساسه - متحرکه - اعصاب حساسه آنهایی هستند که اثرات خارجی را بدماغ رسانیده و باعث احساس میشوند مثلاً هرگاه سوزنی بدست انسان برود عصب حساسه حس در و گردن را بمنزله پیکر اعصاب متحرکه آنهایی هستند که از دماغ خارج گشته و او را بمنزله تمام اعضا و عضلات میرسانند - باعث کلیه حرکات عضلات میگردد

(عقل - خود) (ادراک - فهمیدن) (مختصر - جزئی) (صدمه - آزار)

عمل مضخم - کلیه افندیه که انسان
برای ادامه حیات بکار میبرد
ابتدا در دمان بوسیله دندان
خوب جویده میشود - سپس با
مایعی که از فته های زیر زبان



تولید میشود و موسوم است به بزاق آلوده شده و شیرین میگردد
و در نزد یک حلق شکل گلوله بیرون آمده و بلعیده میشود - پس از
بلع از لوله ای که موسوم به مری است گذشته بکسیه که آنرا معده گویند

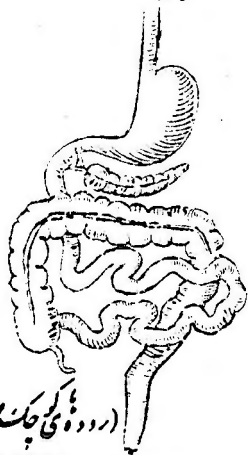
وارد میگردد - و در بناله معده

لوله های طویلی است که روده ها

بزرگ و کوچک میگویند - و غذا

انجا با بکلیه طو باقی چند که معده

ترین آنها بزاق و صفرا میباشند



(روده های بزرگ)

دبضم - تحیل رفق ، افندیه - خوراک ، بلع - آبکی ، موسوم - نامیده ، (حلق - گلو)

که اولی از غده های زیر زبان دومی از کبد ترشح میشوند و بهم میگردند
 اقسام دندانان - آلت جویدن غذا را دندان گویند و سه شخص
 بالغ سی و دو دندان دارد - شانزده دانه در فک اعلی و شانزده دانه
 در فک اسفل - و یکتند دندانها را به قسمت عمده تقسیم کرده اند.
 ثنایا - انیاب - طواحن -

ثنایا - دندانهای ثنایا بکل تغیره چاقو هستند - و در جلو دهان
 واقع گردیده - و عده شان هشت است چهار در فک اعلی و چهار
 در فک اسفل -

انیاب - دندانهای انیاب نوکشان تیز است در اطراف ثنایا
 واقع و عده شان چهار است و در بالا و دو در پایین -
 طواحن - دندانهای طواحن یا آسیا سطح و پهن میباشند و برای
 خورد کردن غذا بکار میروند و عده شان هشت است ده در بالا و
 ده در پایین -

(بزاق - آب دهان) (قدام - نو عجا) (آلت - آب) (فک - چانه) (اعلی - بالا) -
 (اسفل - پایین)

دندانهای شیرین - اطفال کو چک تان منبت سالکی و ارای
 بیت دندان میباشند که دندان شیرین میگویند - و از بهفت سالگی
 ریخته و جای آنها دندان دیگری بیدون میآورند -

(رفیق خائن - از کلیله و دمنه)

تاجری بود اندک مایه صدق این داشت در خانه دوستی بود
 نهاد و بفر رفت - امین این نفر وخت بهار آن خرج کرد و تاجر
 از سفر باز آمد و این خود طلب کرد امین گفت این در گوشه خانه نهاد
 بودم و آنجا سوراخ موشی بود - تا من واقف شدم موش تمام این
 بخورد - تاجر گفت است میگوئی موش این سخت دوست دارد
 رفیق خائن تصور کرد که تاجر باور کرد و دل از این برداشت و رفت
 تاجر چون بگری رسید پسری از آن رفیق خائن دید او را و بود
 و پنهان کرد - کسان خائن هر چه گشتند پسر را نیافتند - تا به
 بازارگان برخورد و از او بویاشند که چنین پسری با این نشان

(سن - سال) (تاجر - بازارگان) (اندک - کم) (دوست - امانت)

ندیده‌ای؟ گفت آری دیدم بازی تیز چقال آنرا میبرد - این
 فریاد برداشت که چگونه بازی پسری را میبرد باید - تا جرگفت در
 شهری که موش صد تن آهین بخورد و تواند در بود - خائن خجل شده آهین
 بداد و سپهر باز گرفت -

(نصیاح فر دوسی)

بیانا بجهان را بید نسیم	بکوشش همه دست نیکی برم
بیار و ز کار که بر کوه و دشت	گذشته است و چندی نخواهد گشت
جهان چون شما دید و بیند بسی	نخواهد شدن ام با هر کسی
یکی نکته گویم اگر بشنوی	هر آن تخم کاری همان بدوی
میا زار موری که دانه کش است	که جان دارد و جان شیرین است
اگر تو شه مان نیکما می بود	بدان سوراخ بس گرامی بود
کس از پُرسدنت آنچه دانی گوی	به بسیار گفتن مبر آب روی
چنین است رسم سرای سنج	تنی رو براحت تنی رو برنج

(خائن - نادر) (کوی - کوچ) (نسیم - طی نخیم) (رام - مطیع) (توشه
 - ذخیره راه) (سنج - نامدار) (درنج - رحمت) (آبوی - عیب)

درینا برسند کس آهوی خود توراروشن آید همه خوی خود

(نصیحت بازرگان سپهر را - از سعدی)

بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد - فرزند را گفت بنیاید
این سخن با کسی در میان نمی - گفت ای پدر فرمان تراست لیکن مرا
بر فایده آن مطلع گردان - گفت تا مصیبت دوشود - یکی نقصان
مایه و دیگری ثمات همسایه

(بیت)

گموانده خویش بادشمنان که لاحول گویند شاد کنان
(ادوات - دستور کلمه - کلام - حروف)
برای سخن گفتن و نوشتن کلام لازم است - کلام از کلمه ساخته شود
و کلمه از حروف مرکب است - حروفی که برای ساختن کلمات
زبان فارسی بکار میروند سی و سه حرف از انبیرار است ؛ -

ا ب پ ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط
ظ غ ف ق ک گ ل م ن و ه ی -

کلیه کلماتی که برای سخن گفتن و نوشتن لازم است با این سی و سه حرف ساخته میشوند مثلاً گماید کلمه است که از چهار حرف گ . م . ی . د . ت . ساخته شده است همچنین آب - شاگرد - هوش - آید - نوشت - رشت یا طهران که هر کدام یک کلمه هستند هر یک از چند حرف ساخته شده اند - کلماتی که در زبان فارسی معمول است اقسام مختلف دارند که عمده ترین آنها از این قرار است :-

اسم - صفت - فعل - عدد و ضمیر - حروف .

(تاریخ - بزرگان - خیام)

کلی از دانشمندان بزرگ و حکمای عالم قدس را ایران حکیم عمر خیام است - خیام را کنیه یعنی سبل ابو الفتح است - پدرش موسوم به ابراهیم از اهل نیشابور خراسان بوده است - خیام در عصر خود بقلبه و حکمت مشهور بوده و صاحب تألیفات گرانها مخصوصاً در علوم ریاضی بوده است - خیام نیز مانند ابو علی سینا از اشخاص و

(عالمقدار - بلند مرتبه) (شاخ - بلند) (معاصر - هم زمان) (مشهور معروف)

و انشمنده‌ای است که سبب بهایات و سر بلندی وطن و هموطنان خج و عیاش
 برخی از مردم بایه مقام او و اشخاص تر از شیخ آفریس ابو علی سینا شد
 این دانشمند بزرگوار معاصر سلطان جلال الدین مکنشاه سلجوقی بوده



و تاریخ بخاری شمس جلالی که فعلا
 معمول ملکت است از آثار
 این حکیم دانشمند است
 رباعیات حکیم معروف عموم
 و مزارش در نیشابور است

(منتخب از رباعیات خیام)

فرزندان عزیز - این رباعیات را خوانده و فیهامه و حفظ نمایند
 که در زندگانی بدردشان خواهد خورد - (رباعی)
 با مردم اصل و پاک و خافل همیز و زنا اهلان هرگز فرسنگ گیر
 که هرگز سر و دهر ترا خردا مند بنوش ورنوش سدر دست اهل بریز

منتخب - برگزیده (اصل - اشعار که در مصرع آن بزرگت قافیه و هم وزن باشند)
 (اصل - نجیب - فرسنگ - فرخ)

رباعی

مارا چه از آن که ناکسی بدگوید و آن عیب که در ما است کی صید
مآینه ایم بس که در ما نکرد بر نیک بدی که گوید از خود گوید

رباعی

در راه خرد بجز حسد دراپند چون هست یقین نیک دراپند
خواهی که همه جهان ترا بپسند میاش بخوشد تی و خود ترا پسند

رباعی

کتمان بد و روز اگر شود حاصل در کوزه شکسته ای می آبی سرد
مکحوم گم از خودی چرا باید بود یا خدمت چون خودی چرا باید کرد

(آب)

آب جسمی است یایع که نه زکات دارد و نه پوئنه طعم - و از وجود آن
فوائد زیاد حاصل میشود - آب نیز مانند هوا از وسایل حیات
و زندگانی انسان و حیوان نبات میباشد - و هر گاه آب نباشد
(یایع - روان) (طعم - مزه) (حیات - زندگانی) نبات - گیاه

انسان و حیوان نبات می‌توانند زندگانی نمایند - علاوه بر آنکه
 آب برای نوشیدن انسان و حیوان و سیر آب کردن نباتات
 و طبع غذا و نظیف کردن و شستن لباس بدن سایر اسبابهای
 لازم در زندگانی بشر مبصر فایده می‌رسد - اخیراً در صنایع نیز مورد
 استعمال پیدا کرده و غالباً موتور با بوسیله بخار آب حرکت
 می‌یابند - بهترین آبهای نوشیدنی آبی است که صاف و زلال بود
 و در آن سبزی نخفته شده و صابون نیز کف نماید - آب کثیف
 قابل نوشیدن نیست - بهترین آبهای نوشیدنی آب چشمه‌سارها
 در جاهائی که آب کیاب است بنا بر مانی ساخته و آب را آنجا
 می‌نمایند - ولی باید دانست نوشیدن آبهای راکد مضر است
 در اغلب جاهائیکه رودخانه برای شرب و مصارف راعی نیست
 برای رسیدن به منبع آب چاههای حفر نموده تا آب برسند -
 آب و هوا هر دو در پرورش و نمو موجودات و خیلند - و بواسطه

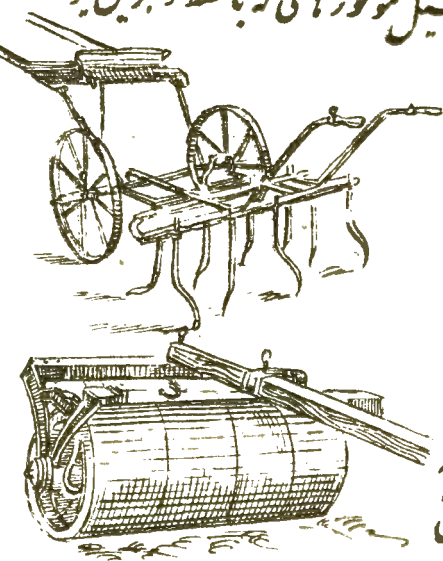
(طبع - پختن) (موتور - ماشین) (راکد - ایستاده) (مفرق - زیان‌آورنده)
 (منبع - سرچشمه) (حفر - کندن) (نمو - رشد)

اختلاف آب و هواست که تراوهای مختلف پیدا شد بعضی مردم رنگشان سفید
و بعضی سیاه و برخی زردند - و همچنین بواسطه اختلاف آب و هواست که
حیوانات و نباتات منطقه حاره در منطقه بجمده یافت نشود - بطور کلی تغییر
دارای آبهای جاری و چشمه سارهای متعدد و هوای معتدل باشند
مردمانش سالم و قوی نبیه با بهوش و خوش اندام میشوند - و برعکس
جاها نیکه دارای آبهای راکد و مرداب باشد مردمانش ضعیف و مریضند .
(فوائد استتعال با شین های فلاحی)

امروز هر ملتی که در تحمیل ادوات ابزار زراعتی خویش موفق گردید
قدیمی عظیم در میدان قایت بین المللی گذارده است - و این حقیقت
مسلم گردیده است که امروز با آلات و اسبابی که در زمان کادو
اینکه و فریدون زراعت میکردند نمیتوان زراعت کرد و مملکتی را آباد
و ملتی را مستقی گردانید و برای آنکه مملکت ایران کاملاً جز ممالک فلاحی
محبوب میشود - سعی کنیم شما اطفال را که مران آئینه ایران خواهید

(تخلف - گزناگون بودن) (فوائد - فایده) (تحمیل - کمال کردن) (مستقی - بی نیاز)

بود و بعد توانائی با ماشینهای خلاقی و فوائد آن آشنا نمایم که در
 هنگامی که وار و جر که مردان میگردانند برای امر بر معاش و تهیه
 عایدات با شرفانه داشته و مانند طبقه موجوده گرد و نوکری که پستین
 مشاغل است نگرید - امروز برای شخم زدن زمین و پاشیدن
 تخم و چین محصول و کوبیدن و غربال کردن ماشینهای مخصوصی ساخته
 که محرک آنها سه گونه قوه از قبیل موتورهای که با نطف و نبرین میوز



مصرف نماید یا آنکه اسب یا آنکه
 بسنند و یا آنکه انسان با دست
 آنرا حرکت دهد - میتواند
 واقع شود - و برخلاف ادوات
 سابق در مدت کم و با عمده کمتر نتیجه
 بیشتری در بردارد و با توسل با

ماشینها محصول و خرمنها در صحرا و فرعه دستخوش بوهائی نامساعد
 (جرکه - دسته) (ادوات - اسباب) (نتیجه - حاصل - توسل - دست میزنند)

و برف باران غارت و دستبرد و لجزر و وحشت انسان های وحشی
از آنان گشته و از انتظار و زیدین دایمی مساعدی بی نیاز میگردد
ما فعلاً بقوائد ماشین خرمن کو بی پرداخته و شرح بقیه را به بعد
میکنیم .

۱- خرمن که میبایست در مدت دو ماه صرف وقت توسط آلات
سابقه و استخدام یکصد زوج گا و و پنجاه نفر عمه کو بید و پاک گردد
و مدتی هم وقت صرف حل و نقل آن نمود بوسیله ماشین در مدت سه
روز انجام داده میشود .

۲- بر نوع که میل زارع باشد دانه را از گاه و گلش و سایر مواد
خارجی جدا کرده و بدون آنکه چیزی از آن تلف شود در کیسه خواهد
(غرم و اراده - از دست خود و سعد سلمان)

چون غرم کاری کردم مرا که دارم
شبی که از برآرد کنم بهمت رو
رسد بفرجام آن کارشن کنم آغاز
در یک چرخ به بند و کنم بدانش باز

(مساعد - همراه) (سابقه - پیش) (استخدام - بخدمت گماشتن) (غرم - قصد
(فرجام - آخر)

نه خیره گرد و چشم من از شب تاری نه نست گرد و پای من از طریقی در
 چو در و گوهر و سنگ و در صد ایم ز طبع و خاطر از نظم و نشد ارم از
 ز بی تمیزی این مردمان چو نندشیم چو خیر بانان همه گز یکس نگویم باز
 نمیکند از دهر و ز پیش خویش مرا که در هوای خراسان کی کنم پرواز
 اگر چه از پی غر است پای به بند چو نام بند است این عز می نخواهم با
 بیا بکش همه رنج و مجوی است که کارستی برنج می گیسد و سا
 فرونت رنج رسد چون برتری کو که مانده تر شوی آنکه که بر شوی بفر
 (آزادی و حقوق این از خود مری)

آزادی و حریت در زندگانی و کسب و کاریک حق بزرگ و طبیعی
 و مسلم نوع بشر است - و همه گاه کسی نخواهد این حق بزرگ را از فردی
 یا جماعتی یا ملتی سلب نماید آن فرد و یا جماعت و ملت میبایست با تمام
 قوای عقلی و مالی و بالاثرا از همه جان خود را فدا کرده آزادی را
 حفظ و متعذر باشد کس باشد مجازات نماید - آزادی نفیستیرین و

(مانده تر خسته تر) (فراز - بلندی) (مسلم - ثابت) (جماعت - قوم) (مسلمه - مستحکم)

پر قیمت ترین حقوق انسان بوده و بهترین لذائذی است که انسان
 در دوره زندگانی از آن متمتع میشود - بدون داشتن آزادی
 از همه ادبش از زندگی بهره نمبرد - آزادی هر فرد اندک
 که مخل آزادی دیگری نباشد - انسان میبایست در کلیه افعال و
 انکار خود کاملاً آزاد باشد - بشرط آنکه ظلمه با آزادی دیگری
 وارد دنیا وارد - عموم مردم در زندگانی خانوادگی و ملی و سیاسی
 و علمی آزاد بوده و در عین حال مجبور است عایت آزادی دیگران را
 زیرا که دیگران هم آزاد خلق شده اند و باید آزاد زندگانی نمایند
 مقصود از آزادی این نیست که هر کس هر کاری میل داشت عمل نماید
 مثلاً بیسج شاگردی آزاد نیست در موقعی که آقای معلم در کلاس میفریاد
 آواز بخواند - زیرا که مخل آزادی و آسایش سایر شاگردان خواهد شد
 و همچنین بیسج آزاد نیست پول خود را بار و ط خرید و در میان کوچ
 و بازار آتش بزند زیرا که تولید حسرتی شده و آزادی و آسایش

(متمتع - بهره مند) (لذائذ - لذتها) (عایت - توجه) (موقع - هنگام)
 (مخل - پریشان کننده)

مردم را سلب ننماید - و همه گاه این ترتیب باشد یعنی هر کس بر چه دلی
خواست بکند آنرا خود سری نماند و هر قدر آزادی خوب و پسندیده است
خود سری که آنرا استبداد و برج و برج نیز میگویند زشت و ناپسند
حدود آزادی هر فرد و ملت را قوانین و نظامات اجتماعی و مذهبی تعیین نماید
و قوانین اجتماعی همه ملتی باید بوسیله برگزیدگان خود آن ملت وضع
شده باشد - و بر افراد هر ملت واجب لازم است همان اندازه که در
خط آزادی میکوشند در حفظ و اجرا و احترام قوانین و نظامات اجتماعی
نیز کوشیده و ساعی باشند - زیرا که قوانین و نظامات اجتماعی
برای تأمین آزادی عمومی وضع شده اند - اصول آزادی و
مواد برجسته آن اجمالاً از این قرار است :

ازادی نفس یا اختیار شخص خود - و لازمه آن بر طرف شدن
رسم غلامی و بردگی است - یعنی همه انسانی آزاد باشد هر قسم که میخواهد
و در هر نقطه که مایل باشد زندگانی نماید - بشرط آنکه آزار و صدمه اش

(برج و برج - انقشاش) (حفظ - نگاهداری) (اجرا - انجام دادن) (ساعی
سعی کننده) (تأمین - اتمه کردن) (وضع - نهادن)

بسی نرسد -

اختیار مسکن و منزل - یعنی هر کس در هر نقطه که میل داشت میتواند منزل کند - و کسی نمیتواند او را مجبور و تبعید نماید و همچنین در خانه خود مختار است هر کاری که بخواهد بکند و کسی حق ندارد در کار او مداخله و همچنین هیچکس بدون اجازه و دعوت حق ورود و منزل دیگری ندارد مگر بحکم قانون -

ازادی عقاید و افکار - یعنی آنکه هر کس آزاد است هر قسم عقیده و فکر که بخواهد داشته باشد - و آن عقیده و فکر را هم آزاد است اظهار کند - مشروط بر آنکه تولید فتنه نماید -

ازادی مطبوعات - یعنی هر کس آزاد است آنچه فکر کرده و عقیده دارد نوشته و چاپ کرده و منتشر نماید بشرط اینکه مخالف قوانین موجب شورش نباشد -

ازادی اجتماعات و تجمعات - یعنی هر کس حق دارد داخل جمعیتها

(تبعید - از جایی دور کردن) (مطبوعات - ادراک چاپشد) (منتشر - پراکنده) (اجتماعات - جمعیتها)

و احزاب سیاسی و علمی و ادبی گردیده و با سایر هموعان خود اجتماع و انجمن نماید - و همچنین هر زمان که میل داشت از کاری که بآن اشتغال دارد دست بکشد - مگر آنکه آن اجتماع و یا تعطیل منافی مصالح عمومی باشد از ادوی تعلیم و تعلم - یعنی هر کس میتواند معلومات خود را بدو بگردد بیا موزد - و همچنین هر کس مختار است طفلش را برای تحصیل هر علمی ببرد نقطه که بخوابد بفرستد -

اختیار مال - یعنی هر کس آزاد و مختار است که مال خود را به هر نحو که میل دارد خرج نماید - مگر آنکه مضر بحال جامعه باشد - و اموال هیچ کس انمی توان ضبط کرد مگر بحکم قانون -
 اختیار کار و پیشه - یعنی هر کس آزاد و مختار است که کار و شغلی را که سلیقه میداند اختیار نماید و بآن مشغول گردد - و وقت خواست تعطیل نماید -

(وطن پرستی - سفیر نویمان)

(اجتماع - جمع شده) (تعطیل - دست از کار کشیدن) (نقطه - جا - مکان) (مضر - ضرر دانه)

یونان شخص دانشمندی را بنسارت نزد فیلیپ پادشاه مقدونیه که پدر اسکندر است فرستاده بودند. فیلیپ بر قدر خواست بعطایای شاهانه و بقدیم آن دانشمند وطن پرست افریفته زیر بار منت خود در آورده ممکن نشد روزی اسکندر بفیر پیغام داد که مقصد رسیده است پنجاه هزار تومان پول نقد بشما تقدیم شود. فییر حرفی نزد شب بعد اسکندر و جنابش بشام دعوت کرد و دستور داد شامی که از آن مختصر تر و ساده تر ممکن نمیشد تهیه کرده و بایشان دادند. روز بعد اسکندر بر سر پوله‌ها بگله باید تحویل داد. فییر در جواب گفت از شام و شب تلفت نشدید که من پول احتیاج ندارم. زیرا که هر کس بقناعت زندگانی کرد محتاج بر شوه خواری و وطن نشو وشی نخواهد شد.

(شناختن اعضاء و اخلی بدن)

فرزدان عزیز - باید بدانید که خداوند متعال انسان را مانند ماشین کاملی خلق فرموده است. داخل بدن انسان مانند ساعت دارا

اسبابها می است که باید بشناسید تا در حفظ صحت آنان بیشتر کوشش نماید
و ما هر یک از اعضا، داخلی بدن را برای شما شرح میدهم از انقباض
مری - مری لوله طویلی است که از حلق شروع شده در وسط سینه
عبور نموده در معده متصل میگردد -

معده - معده کیسه ایست عضلانی که غذا داخل آن شده و در
آنجا حل و تصفیه گردیده قابلضم شود - سپس وارد لوله ای که
انتهای امعاء یا روده های بزرگ و کوچک میگویند گشته در آنجا غذاییکه
قابل جذب باشد جذب شده و بقیه خارج میشود -

امعاء - امعاء یا روده ها بر دو قسم هستند : بزرگ - کوچک
روده کوچک یا معاء دقاق از یکطرف معده و از طرف دیگر بر روده
بزرگ وصل و طول آن تقریباً هشت گز میباشد - و روده بزرگ یا
معاء غلاظ کوتاه و ضخمتر است - و غذا بترتیب از دمان بطو و از گلو
بر می و از مری معده و از معده بر و و های کوچک و از آنجا بر روده

(طویل - دراز) (معده - شکم) (عضلانی - گوشتی) (حل - ذوب) (تصفیه - صاف)
(قابل - شایسته) (بنیم - محصل)

بزرگ و از آنجا کثافات آن خارج می شود —

ریسین — ریتین یا شش با در و درون سینه واقع و بواسطه دنده ها

محفوظ و جهت تنفس بکار می روند

برای تنفس و عمل را باید انجام

داد — اول فسه و بر درون هوا

لطیف و صاف و آزاد از سوراخ

می و در میان قصبه آریه و از قصبه

بر ریتین که آنرا شقیق میگویند — دوم خارج کردن هوای کثیف

و فاسد از ریتین بقصبه آریه و از آنجا بدمان و از دمان توسط سوراخ

بسیخی بخارج که آنرا زیر گویند — هوای ریسر فاسد و خراب

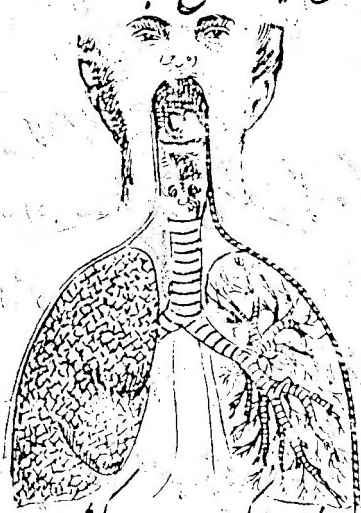
و تنفس آن انسان و حیوان ابراک می سازد —

حجره — حجره یا کلو قسمت بالای قصبه آریه است که صدا در آنجا

تولید و بعد در دمان بواسطه زبان لبان تبدیل بکلمات می شود —

(تنفس — نفس کشیدن) (لطیف — صاف پاک) (فاسد — خراب) (قصبه —

آریه)



قصبه الریه - قصبه الریه لوله طویلی است از جنس غضروف که حلق
بریتین مربوط میسازد -

خون - خون یابی است کلی رنگ که در تمام بدن توسط رگها جریا
دارد - و عمل خون سازدن غذا و هواست تمام نقاط بدن -
خون از ذراتی مرکب است که آنرا گلبول نامند -

قلب - قلب جسمی است عضلاتی و در بین ریهین قدری مایل
بسمت چپ سینه واقع گشته و مانند کیسه ایست پر از خون که بقاصعه
منظم برون ریخته و مجدداً پرمیشود - و کار او تصفیه خون است
شراین - شراین گهائی هستند که خون از قلب تمام نقاط
بدن میسازند - و مفرد آن شریان است -

آورده - آورده رگهائی هستند که رنگ آنها آبی و ازیر
جلد بدن دیده میشوند - و کار آنها برگرداندن خون کثیف است به
قلب برای تصفیه -

غضروف - استخوان نرم (قلب - دل ، دایل - کج ، فاصده - مدت ، منظم -
باتریب ، جلد - پوست)

عروق شریه - عروق شریه رگهای بسیار باریکی هستند
که شراین را با آورده مربوط می نمایند -

دوران دم - دوران دم یا گردش خون عبارتست از
گردش خون در تمام نقاط بدن آن بر دو قسم است :
دوران دم کبیر - دوران دم صغیر -

دوران دم کبیر - عبارت از دخول خون از بطن چپ بشریان
او آورده و از آنجا گردش در تمام نقاط بدن - و بعد توسط عروق
شریه داخل آورده گردیده و بعد داخل دلیز راست میگردد -
دوران دم صغیر - دوران دم صغیر عبارت از گردش خون
از بطن است قلب بر تین - که رتین هوای اکسیژنی خون را گرفته
و گاز کاربونی خود را بحداده و بعد توسط آورده داخل دلیز چپ
(تنفر از شیتادی و چا پلوسی)

شیتادی و چا پلوسی دو صفت بسیار بد و ماشی از پستی همت است

(مربوط - متصل - بطن - دل) - (دلیز - دالان) - (شکر - مو) (تنفر قشر)

آدم چایلو پس و شیما و جابل و بعلم است - آدم شیما و شلق
 استقامی طبع و شرافت ذاتی خود را بدست خویش مخور کرده و زبان
 خود را بدروغ عادت داده است که در پر تو دروغ و مدح و قدح
 بجا سب جمع نماید - این قسم اشخاص دون همت ولی توکل بوده و
 بخداوند متعال عقیده ندارند - و از هر کس این دو صفت زشت ایدید
 بدانید که او شیما و است - و از او و امثال او دوری نماید
 زیرا که بدترین امراض متصف بصفات بد بودن و سرری ترین امراض
 معاشرت با بد اخلاقان میباشد .

(در انتخاب رفیق - از افسر)

بروزگار جوانی بیازمای کسان	بین فرشته خصالیکه دیو و دزد
برای عمر رفیق شفیق گلچین کن	ز مردمی که هنر پشه اند و باخود
ملاشت نکنند آرزو بند خویشان	با اختیار برای تو منتخب نشند
ولی به نیک و بد پیش تو مسوولی	بهم نشینی مردم با اختیار خود

(ناشی - سرزنش) (جابل - نادان) (استقام - بی نیازی) (قدح - بد گفتن)

معاشران تو که چندان خوبانند غمت بسا که اینبار روزگار بد

حواس خمس و حفظ الصحة هر یک

انسان دارای پنج حس است که آنها را حواس خمس میگویند - عبارت از

حس لامسه - باصره - سامعه - ذائقه - شامه

حس لامسه - یعنی دست یافتن و درک زبری نرمی و سردی گرمی

اشیاء را فهمیدن - و الت آن پوست بدن عموماً و نوک انگشتان

خصوصاً میباشند - و حفظ الصحة آن عبارت از تمیز نگه داشتن جلد

بدن و دستها که عامل قوی این حس میباشد -

حس باصره - یعنی دیدن اشیاء و عضو آن چشم است که با آن اشیاء

دیده میشوند - و حفظ الصحة آن عبارت است از تمیز نگه داشتن چشمان

و شست و شوئی با آب تمیز - و برگزیناید انگشت یا سایر مواد خارجی را

بچشم زد و باید از گرد و خاک فوق العاده پرپز نمود و در تاریکی برگز

نوشست و نخواند - و از شرب سکرات و استعمال دخانیات و خجالی

(حواس - حتماً) (غمه - بچکانه) (آلت - اسباب) (عامل - کارکن قوی - توانا)

دوری نمود .

حس سامعه - یعنی شنیدن صداها و عضو آن گوش است -
 که توسط آن آوازها را تمیز میدهیم - حفظ الصحه سامعه عبارت است
 از آنکه هرگز نباید انگشت یا قلم و سنجاق و چوب کبریت و سایر چیزهای
 دیگر را در گوشش داخل کرد چه که ممکن است داخل گوش زخم شده باعث
 کرمی شود - و همچنین از داخل شدن گرد و غبار بگوشش باید جلوگیری نمود -
 حس ذائقه - یعنی چشیدن طعم و مزه غذاها و عضو آن زبان است
 حفظ الصحه ذائقه عبارت است از احتراز از شرب مسکرات و استعمال
 دخانیات غذاها و چیزهای خیلی تند و تلخ و خیلی ترش و غذا و چای
 و ادویه و چیزهای خیلی سرد و تمیز نگاه داشتن دندان و دندانه ها -
 حس شامه - یعنی درک کردن بوها و تمیز بد و خوب آن و عضو آن
 می باشد که با آن بوی خوب و بد را تمیز میدهیم - و حفظ الصحه آن عبارت
 از این است که میبایست از استنشام بویهای غرض و عطرها و خیلی تند خود دار

د باعث - سبب - احتراز - دوری کردن - مسکرات - شراب الکلی - و لثه - گوشه
 (غرض - بد بو)

کرد - زیرا که این قبیل بویا تدبیر بجای شاسته را ضعیف نموده و این
 میبرد - استعمال انفسه فوق العاده برای حس شامه مضرت - و
 بطور کلی برای محافظت کلیه حواس باید اعضاء آنرا تمیز نگاهداشت -
 (خواجہ خائن و چوپان امانت کار)

مردی بود که ربه و گوسفندان فتنه او انداختی ویرا شبانی بود
 این درستکار و بار ساد پرہیز کار . ہر روز شیر گوسفندان را
 چندانکہ بودی حاصل کردی و بنزدیک خداوند گوسفندان آوردی
 از منہ نیم چندان آب در شیر کردی و بشان اودای و گشتی بر بفرودش
 مردشمان مرا ورا اندرز میکرد و پند میداد کہ ایخواجه بامردان
 خیانت مکن و قلب مؤرز کہ عاقبت مردم خائن محمود باشد . آن مرد
 سخن بشان نمی شنود و چنان بر کردار زشت خویش ادا میداد تا بسبب
 اتفاقا شبان در درہ بر کنار سیلی گوسفندان ابد اشته و خود ببلند

(ربه - گله) (شبان - چوپان) (این - درستکار) (خداوند - صاحب)

(آرز - حرص) (اندرز - نصیحت) (نامحمود - ناپسندیدہ)

رفته بنگاه بانی آنان مشغول بود - ناگاه بناسبت فصل بهار بر پی
فام پدیدار و بارانی شگرف باریدن گرفت و سیلی عظیم برخاست .
و تا شبمان بخود آمد و خواست گو سفدان از مبرسیل بر ماند که
سیل هلت نداده جمله گو سفدان آب بر دو و هلاک گردانید .

(بیت)

گفتی آن آب قطره قطره همه
جمع شدند که و بس در کمه
(نظم آدولی -)
نشیب طمع)

داشت شبمانی رمه در کوهها
پیر و جوان گشته از او شیر خوا
شیر که از بر بسو ریختی
آب بدان شیر در آینهی
بردی از آن آب طمع بشیر
نقره چون شیر ز برنا و پیر
روزی از آن کوه صحرای خاک
سیل در آمد رمه را بر پدک
خواه چو شد با غم و فریاد و جفت
کار شناسیش در آن حال گفت
کان همه آب که در شیر بود
شد همه سیل و رمه را در بود

مردشمان زان سخن باشکوه ماند سر فشکنده چو سیلاب کوه
 فرزندان عزیز - از این دو حکایت پند گرفته همه گزگر و خطا و
 نادرستی نگردید که عاقبت نادرستی عذاب اخروی و خسرو نیوی
 و همیشه خائن بدال مردم خود بیشتر ضرر بر بند

(حفظ الصحه - آب و الکل)

بهترین مشروبات آب چشمه است و بدترین مشروبات الکل و سایر
 مشروبات آن یعنی مشروبات یا نوشیدنیهای که دارای الکل است
 و علاوه بر اینکه استعمال مشروبات الکلی در دینانت مقدس اسلام
 که دین رسمی ما ایرانیان میباشد قدغن و نوشیدن آن بر مسلمین حرام
 شده است . اخیراً این اطباء و دانشمندان ثابت کرده اند
 که مقادیر باین قسم مملک بخندین مرض سخت منجمه ارتعاش اعضا
 بدن مخصوصاً دست بملا میگردند و عده ترین ضرر الکل متعده شدن

(مشروبات - نوشیدنیها) - (مشقات - جدا شده) (قدغن - ممنوع)

(اطباء - کشته) - (مسلمین - مسلمانان)

معا دین بآن برای قبول ناخوشیهایی ملک از قبیل سیل و امثال آن
و موافق احصایه مالی که در ممالک متدینه انتشار یافته است . از
نفسه مسلول هشتاد نفر آن الکی بوده اند اکثر جایات اشخاص
الکی متکب میشوند و همچنین اطفال اشخاص الکی همیشه مریض بوده
کمتر روی سلامت را می بینند . —

(کشیش ناما درست)

کشیشی در بالای منبر موعظه مینمود . گفت شخص متدین و خدا پرست
هرگاه دو ثوب جامه داشته باشد میباید یکی را خود پوشیده
و دیگری را در راه خدا انفاق کرد و فقرا بدی یکی از مستمعیان
دیگری از دو دوست لباسی را که داشت بمنزل کشیش آورد که تسلیم
او نماید تا وی مستحقش برساند گفتند کشیش برون رفته است اگر صبر
کنید خواهد آمد آن شخص بانتظار نشست قدری که گذشت نوبت کشیش

(اکثر - بیشتر) - (ملک - کشنده) - (موعظه - پند) - (متدین - دیندار)

(ثوب - وصله) - (انفاق - در راه خدا دادن) - (مستمعین - شنندگان)

دارد شده گفت آقای کشیش آن تشریف آورده و چون بواسطه
نزول باران باستان تر شده بود مشغول عوض کردن لباس میا
شده تا بتواند از شما پذیرائی نمایند . آن شخص گفت خوب شد از قضیه
مطمئن ساختید پس اینک خواهرشندم سلام مرا بخدایت پدر روحا
بتبلغ نموده و بایشان عرض نماید بنده مرخص می‌شوم و لباسم را برای
خود و حمیره می‌نمایم تا در موقع عوض کردن لباس معطل نمانم .
(طریقه سخن گفتن از مسجد می)

دلا تا بزرگی نیارمی بدست	بجای بزرگان نباید نشست
بزرگست باید بدین دست رس	بیا و بزرگان برآور نفس
سخن بان پرند لب بسته دار	گهر بگنی تیشه آهسته دار
نرسیده هر کو سخن یاد آید	همه گفته خویش بر باد گرد
به بی دیده نتوان نمودن چراغ	که جز دیده را دل نخواهد بیاض
سخن گفتن آنکه بود سودمند	کز آن گفته آوازه گردد بلند

چو در خور گوینده باید جواب سخن پا یوه کردن نباشد صواب
 و بن را به مسار برد و ختن به از گفتن و گفت را سوختن
 (تاریخ بزرگان - لونی پاستور)

یکی از دانشمندان و مفاخر قرن نوزدهم میلادی که خدمات
 بزرگی به عالم بشریت نموده است و عملی ترین راه را برای توسعه



(لونی پاستور)

علم شریف طب کشف کرده
 عالم بزرگوار لونی پاستور
 فرانسوی میباشد که در سال
 هزار و هشتصد و بیست و دو ^{۱۸۲۲} مسیحی
 تولد یافته و پس از اكمال تحصیل

عالیه بمعلمی علوم طبیعی در فاکولته های طبی مملکت خود اشتغال
 جست و پس از آن مدتی بدیرت تعلیمات عالیه مملکت فرانسه نائل

(صواب - صلاح) - (مسار - ینخ) - (مفاخر - افتخارات) - (توسعه - گشایش)

(مملکت - کشور) - (نائل - کامیاب) - (معیات - کارنام)

آمده این دانشمند بزرگ در ضمن عملیات خود اکتشافات علی چند
 نموده است . که هر یک درخور بسنداران تقدیر و تجید میباشد
 و از آنجمله است طریقه بستن و تمیز نگاه داشتن زخم و کشف طریق علاج نابینایی
 کرم ابریشم - و سرم ضد (دفتری) خناق - و گزیدن سنگ جگر
 میباشد . در سال بسندار و شصت و هشتاد و هفت مسیحی در پاریس
 مؤسسه باقحار این دانشمند بزرگوار موسوم به (انستیتو پاستور) مؤسسه
 پاستور تأسیس و افتتاح یافت که در آن کشفیات و عملیات پاستور
 تعقیب و دنبال کرده و خدمات و اکتشافات شایان تقدیری در علم
 میکروب شناسی انجام میگردد - و امروز شعبات آن در اکثر نقاط عالم
 تأسیس گردیده و علماء و دانشمندان علوم طبیعی در آنها مشغول تحقیقات
 و عملیات در اطراف شناختن میکروبها و پیدا کردن طرق علاج و برها
 برای محفوظ ماندن مردم از ابتلای بآنها میباشد .

(عفت و پر، سیرکار می)

(درخور - شایسته) - (تقدیر - قدر دانی کردن) (خناق - گلودرد)

یکی از صفات حمیده انسان عفت و پرهیزکاری است . عفت با که نمی
 مطلوب عقل و شرع است . و در تمام قوانین مذاهب واجب آمده است
 هر کس دارای عفت نفس و عصمت اخلاق است نزد جمیع مردم عزیز و محترم
 انسان باید تمام اعضاء و حواس خود را به پرهیزکاری وادار و دروغ
 نماید . و از آن چه برخلاف انسانیت است احتراز جوید - مخصوصاً زبان
 و قلم و چشم و دست که لازم است عیف تراز کلیه اعضاء انسان باشند

(سیاست - از سعدی)

بگفتم در باب احسان بسی	ولیکن نه شرط است با هر کسی
بخور مردم از ار را خون و دل	که از مرغ بدکنده به پروبال
براند از بخی که خار آورد	درختی بسپر و رک که بار آورد
نبخشای در هر کجا ظالمی است	که رحمت بر او جور بر عالمی است
جهانوز را کشته بهتر چراغ	یکی به در آتش که خلقی بد راغ

(حمیده - پسندیده) (شرع - دین - قانون) (مذاهب - دینها) (جمع - تمام)

(عصمت - گناه ترکب نژدن) (احتراز - دوری)

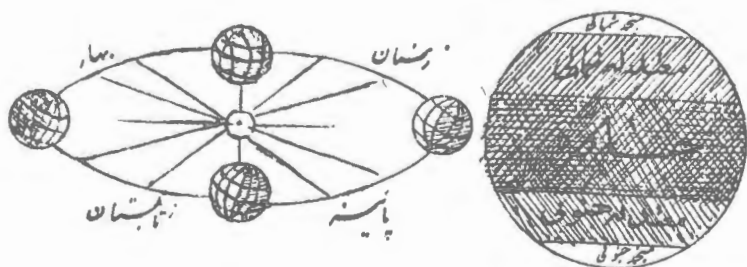
بزرگس که بر دوز رحمت کند باز وی خود کاروان میزند
 جفا یگان را بدو سب باد شتم بر شتم پیشه عدل است داد
 (زمین - سیارات عکس)

زمین - گردایت گرد مانند نارج و روی چهری تکیه نداشتند
 در حرکت می باشد و اطراف آنرا هوا احاطه کرده است . و زمین دارای
 دو حرکت است . وضعی - منتهالی .

حرکت زمین و نیاز آن - زمین در مدت ۲۴ ساعت یکبار
 روز یکبار به دور خود میگردود و دایم نصف آن رو بخورشید و روشن
 و نصف دیگرش پشت بخورشید و تاریک می باشد و بدین واسطه شب
 روز تولید می گردد - یعنی قسمت روشن روز و قسمت تاریک شب
 که زمین در مدت یصده و شصت و پنج شبانه روز و شصت و یک
 بدور خورشید میگردود و از این حرکت فصول اربعه (بهار - تابستان
 - پاییز - زمستان) پیدا می گردد یعنی زمین هر قدر از خورشید

دایم همیشه (حرکت - جنبش) (اطراف میگردد) - نصف - نیمه (۱/۲) فصول - فصلها
 (اربعه - چهار گانه)

دور شود هوای آن سرد تر و قدر بخور شدید نزدیک شود هوای آن گرم
 میشود و چون محور زمین بجهتی شکل است اختلاف فصول پدید آمده است



کواکب - نقاط درخشانی که شب در آسمان مشاهده میشود کواکب گویند
 که فارسی آن ستاره است و کلیه ستاره با بر دو قسم میباشند بعضی روشن
 و بدون حرکت هستند آنها را ثوابت گویند که (آفتاب) یا خورشید
 از جمده آنها میباشد - و بعضی تاریک هستند و دائم در حرکت بوده و گرد
 ثوابت در گردشند. و از آنها اخذ نور میکنند که زمین را از آنجمله است
 آفتاب از تمام ثوابت با نزدیکتر و روشنتر و حرارت کره

(نقاط - جا ۱) (حرکت - جنبش ۲) (جلد - دست)

زمین از وجود او است و کرده خورشید بقدر یک ملیون چهار صد هزار
مرتبہ حجمش از حجم زمین بزرگتر است و نور آن در مدت هشت دقیقه و پانزده
ثانیه بکره زمین میرسد و سیارات عده که بدور آفتاب میگردند از
انقیسارند : زمین - مشتری - زحل - عطارد - زهره
- یونخ - اورانوس - نپتون -

(محاکمه غلام و آقا - تمیز حق از باطل)

در شهری بن دلفسری که هسفر و غریب بودند مشاجره برپا شد
و هر یک خود را مالک خود و مایملک آقای دیگری مینمایند و معلوم
نبود که حق بجانب کدام یک است - بناچار بحکومت قاضی حاضر شدند
قاضی که مردی هوشمند بود محاکمه را بروز بعد موکول کرد و مرد و در دیواری
که فضا است آن چندان زیاد نبود و دو سوراخ که از هر یک سری بودند بیرون
شود تعبیه کردند - صبح روز بعد قاضی جمعیتی از تماشاچیان که انتظار
نتیجه محاکمه را داشتند در آن محل حاضر شدند - قاضی محاکمه را شروع تر

(غریب - ناشناس) (مایملک - دارائی) (فضا است - کلفتی) (قاضی - عالم)

دعوی خود را تکرار کردند - قاضی حکم کرد هر یک سر خود را از سوراخی
 بیرون کردند و شمشیر زنی را حکم داد که بزَن کردن غلام را ایست
 که شمشیر خود را بالا برد و غلام فوراً سر خود را از سوراخ بیرون کشید
 معلوم شد که این غلام و دیگری مولا و صاحب انیت . قاضی غلام را
 خوانده و گفت تو نبودی که خود را مولای آقایت میخواندی پس
 چرا اینجا میگردی ؟ - غلام گفت راستی آنکه آقایم مرا آزار میکرد
 قاضی سفارش غلام را با قاکرده و هر دو را مرخص کرد ؟
 پس شما به وقت دعوی باطل نکنید که محکوم خواہید شد .
 (نظم ادبی - انقاض - از دانشکده)

شینم بنگ ججا جایی	سکی را بیا زرد در ساحلی
سگ از پیش و کوک رویش	نه کس تار هاند ز چنگ ویش
کپی پهن دریا در آن مرز بود	که از ویدنش تن پر از گرز بود
در آن آب سگ آبغی کند خوا	پسندار کاین شد از روزگار

(ججا - ستم) (جابل - نادان) (ساحل - بخار دیا) (کوک - بچه - مرز - جیا)
 (این - آسوده)

بحسبید قهر الهی ز جا سبے بنا گاه وی را بلفزید پاسے
 جوان نیز خود اندر آب افکند چنین روزگارش مجاز شد
 همانجا که سنگ را در افکند بود بجای دوری شد که خود کند بود
 جوانرا همه دل پر از درد شد گل صورتش چون گل زرد شد
 بدینگونه سنگ چون در آوارید بچکان مرگش گرفتار دید
 بر او رحمت آورد اندام بی شاید ولی رحم با هر کسی
 بزودیش دندان بدامن گرفت جوان شکر ز نو جان گرفت
 مر او را بر رحمت بساحل رساند گران بار سنگین بمنزل رساند
 رفیقی که امروز خوار آیدت بود تا که روزی بکار آیدت
 مکافات بدراستی من چه کرد برادر چنین با برادر نکرد
 نبی آدم از سنگ مگر کمترند که این گونه بدخواه یکدیگرند
 تمدن نباشد بجز نیکوئی اگر بد نمودی تو؟ وحشی توئی

(تجارت و اقسام آن)

(قهر - عقب -) مکافات - سزا) (تمدن - شهر نشین)

تجارت که بزبان فارسی آنرا سوداگری و بازرگانی میگویند و آن تجارت از معامله و معاوضه اجناس یا یکدیگر است و امروز بواسطه انتشار علوم مقام مهمی را حائز شده است. تجارت مملکت از نقطه نظر اقتصادیات حیات و ممالک و ملل و ممالک در دست آنهاست و حتی امروز اکثر سیاستمداران نیز در ممالک سرمایه داری از طبقه تجارعتیین میگردند. ولی از تجارت و انا و تحصیل کرده که عالم علوم اقتصاد و تجارت بوده بین نفع و ضرر مطلق و نفع و ضرر شخصی تمیز دهند. و دلال و واسطه فروش و ترویج امتعه خارجی و انحصار بازارهای مملکت خود با جانب واقع نشوند که از آسیب راه خسارت کلی متوجه ممالک بینایند. امروز بسا که جنبی خیلی کم اتفاق میافتد و اکثر معاملات بواسطه تبدیل اجناس با پول و بروات و سهام تجارتی و اوراق قیمت دار مانند اسکناس انجام میپذیرد. - مهمترین وظایف باجرا این است که

(معامله - داد و ستد) (انتشار - پراکند و شنیده) (حائز - در بر دارنده)

(حیات - زندگی) (ممالک - مردن) (وظیف - تکالیف)

افسرد و وطن خود را به تنه کردن مواد خام و اولیه و تبدیل آن محصولات
تثویق نماید و آنهم ممکن نیست مگر آنکه اطلاعات علمی و عملی داشته باشد
که محصولات مملکتش در کدام نقطه از نقاط دنیا مشتری و خریدار داشته
و در کدام نقطه ممکن است بازار مشتری جدیدی پیدا کرد و با که با هم
مملکت رقابت کرد و بهترین وسیله تثویق زارعین و صنعت گران
هر مملکتی عبارت از تأسیس و ایجاد شرکتها و بانکههای استقراضی و پسند
و فلاحی و صناعتی است که کمک و مساعدت تمام و کامل در پیشرفت
امورات فلاحی و صناعتی برای زارعین و صنعتگران فراهم آورند
و تاجروطن پرست آن کسی است که در اخراج محصولات وطن خود و
وارد کردن سرمایه های خارجی بوسایل مکنه مملکت خود کوتاهی ننماید
و خائن ترین تجار نسبت بوطن و مملکت خود آن تاجری است که اشیاء
تجلی و غنیه لازم وارد نماید

(حد و تحبیل)

(تجار - سواگران) - (افراد - نفقات) - (خام - نخسته) - (شتری - خریدار)
(رقابت - بهم خشی) - (حد - رشک) - (بخار - ناست)

آرزو نمودن زوال مقام و هستی دیگران را حسد گویند .
 و حسد یکی از صفات ناپسندیده و ناشی از جهل و ذنابت است -
 هیچ صفتی بدتر از حسد نیست زیرا بیشتر صفات بد ضرر و خسارتش بگرا
 متوجه میشود در صورتیکه آزار صفت حسد فقط به دارندۀ اش متوجه است
 و حسادت مانند آتش است که دائماً در سینه خود مشعله و برپا بوده و او
 میوزاند و چه خوب فرموده است شیخ اجل سعدی علیه الرحمہ :

(شعر)

الاما سخا ہی بلا بر خود که آن بخت برگشته خود در بلا است
 چه حاجت که با وی کنی دشمنی که او را چنین دشمنی در قضا است
 بخل - از حسد بدتر بخل است که آن نیز ناشی از پستی تمت و طمعی
 آدم بخل در تمام مدت عمر از لذت دنیا محروم است . پول بخل
 از خاک تبیر و ن میاید که جسد او بخاک رود - آدم بخل علاء

(زوال - نیست شدن) (ذنابت - پست فطرتی) (ضرر - زیان) (لذت

لذتها) (محروم - بی بهره)

بر آنکه خود از اتفاق و احسان خود داری مینماید از انسان احسان
و گیران نسبت به محتاجان نیند دل تنگ می شود .

(تماریح - بزرگان - روزبه)

روزبه بعد آمد متفیع دانشمند ایرانی پور و او دین زردشتی که ظاهراً
در دوره خلفای نبی عباس سلمان شد تمام کتب فلسفه که از زمان
پسلسوی و یونانی به عربی ترجمه شده است اثر قلم او است و
غالب کتابهای حکمت پارس را از ترس خلفای متعصب عرب
باسم یونانی به عربی ترجمه کرد و تا عاقبت نیز منصور خلیفه عباسی در نهایت
شقاوت او را کشت و بعد امر کرد بسختی و گوش او را برید
و چنانش را بسیدون آورده و دست پایش را قطع نمایند .
علت آنکه عربها او را بعد آمد متفیع نماند این است که از ترس
خلفای عرب او را آزار کردند و بستملا برض رعشه اندام و در
عربی آدم لرزان یعنی صاحب رعشه را متفیع گویند و زنجیان او را

(دخالت - بیشتر) (متعصب - وحشی) (شقاوت - ستمگری)

تا بعد نویسندگان فارسی می‌نامند و میگویند این دانشمندی ایرانی که
که تمام عمر خود را صرف حفظ ایرانیت از حیث حفظ آثار علوم و دین
و این ملت خود نمود . صاحب تألیفات کثیره است از آن جمله سیرت
ملوک عجم و ادب الکبیر و صغیر و ترجمه کلید عبری و فلسفه یونان و تاریخ
بنی ساسان و خدائی نامه .

(حفظ الصحة - از آثار دکتر حکیم اعظم)

بدن را باید از طفولیت و جوانی تحمل سزا عادت داد و همه وز
صحبها در کلیه فصول جمله بدن را با آب سرد اندکی باید شست و یکبار
با ورزش تمام رسانید - با این ترقیب بعضی اینکه مختصر تغییر
در هوا پیدا شد و سرد گردید تولید سرما خوردگی و زکام و سایر
امراض یوی نخواهد گردید - بهترین مولد حرارت در بدن
روی و ورزش است نه اینکه برخی مواد مضره بعنوان گرم شدن
بدن صرف کرده و ماشین بدن را از کار بنیدارند - خوابیدن
در اطاقیکه بخاری در آن میوز و مخصوصا بخاریهای آهن که از کپور

جلی سیاه ساخته شده و بخار زغال سیاه در بدن پیدا شود فوق العاده
 خطرناک و مضر است و خوراک فاسد ننماید - ضرر خفیف زیر که کسی کمتر
 آن نیست استعمال بر نوع مواد محترقه در موقع خواب ممنوع است
 اگر در زمستان می بینید امراض سینه زیاد است برای آنست که
 بعضی عادت دارند خیلی نزدیک بخاری و منقل آتش نشسته و شاید
 از سیردن آوردن لباس و از قبیل پالتو و عبا در داخل اتاق
 خود داری بنمایند و با همان لباس نیز سیردن نموده در معرض
 هوای سرد واقع شده و مریض میشوند .

(هوا - تغییرات آن - میزان اکسار و هوا)
 هوا - هوا بخاری است بی بو و بی طعم که در حجم کم بزرگ و در حجم
 زیاد رنگ آن آبی بنظر میرسد و همان قسم که بی آب زندگانی نشود
 حیوان و نبات غیر ممکن است . بدون هوا نیز غیر ممکن است -
 هوا را که انسان تنفس ننماید مرکب است از دو بخار که یکی را اکسیژن

و دیگری در اذت نماند - و در حد پیمانه هوای خالص نماند و نه (۷۹)

پیمانه اذت و بیست و یک (۸۰) پیمانه کثیرن وجود دارد

کثیرن - کثیرن بخاری است بی رنگ اجسامی که قابل سوختن
باشند میوزاند - حرارت بدن انسان بواسطه احتراقی است که از کثیرن
بعمل میآید - و تنفس خالص آن مضر است .

اذت - اذت بخاری است که تنفس خالص آن مضر و قابل سوختن
و سوزانیدن نیست و چراغ یا آتشی که در حال اشتعال باشد کثیر
مجاور اذت واقع شوند فوراً خاموش می شوند - حیوانات هم هرگاه
بخوابند اذت را تنفس نمایند فوراً خفه می شوند .

میزان انحراره - برای فئیدن درجه حرارت اجسام و اندازه
گرمی و سردی هوای بکار میبرند که آنرا میزان انحراره نامند
میزان انحراره لوله شیشه ایست باریک که در قسمت پایین آن خزان

(مرکب - ترکیب شده) (پیمانه - کیل) (احتراق - سوختن)

(آلت - اسباب) (مخزن - حزان)

دارد که پراز جوهر می باشد . هرگاه حرارت هوا زیاد شود

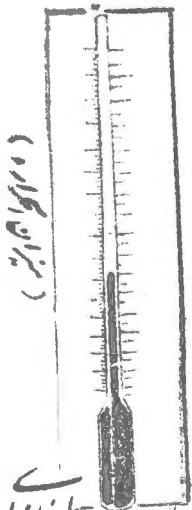
جوهر از مخزن بالا می آید و هر وقت حرارت هوا
کم شود جوهر در خنجر جمع می شود و اگر برودت هوا
خیلی باشد ارتفاع جوهر از ارتفاع مخزن نیز
کتر می گردد .

میزان الهواء - میزان الهواء اینست که

مقدار فشار هوا و خوبی و بدی آن و وقوع باد و یاران و طوفانها
شدید را تعیین و پیش بینی می نماید و آن عبارت است از لوله

که یک طرف آن مسدود و طرف دیگرش مربوط
بطشکی پراز جوهر است . جوهر در لوله با ارتفاع
و یا سائیتمرد در هوای ملایم می ایستد و چون فشار
هوا کم شود جوهر از این مقدار پائین می آید و اگر
بر خلاف فشار هوا زیاد گردد جوهر بالا می رود

و بواسطه میزان الهواء میتوان هوای خشک و مرطوب را تعیین کرده



و آمدن باران را پیش منی نمود .

(آزادشستی - جوانمرد - از سحری)

جوانمردی را در جنگ تا تاج به احتی هوناک رسید کسی گفتش فلان
بازرگان نوشدارو دارد اگر بخوابی شاید که قدری بدهد . گویند
آن بازرگان چنان بخل معروف بود که حاتم طائی بکرم .

(فسرود)

گر بجای نانش اندر سفره بودی . تا قیامت و ز روشن کنی دیدی جهان
جوانمرد گفت اگر نوشدارو خواهم دهد یا نه و اگر دهد نفع کند یا نکند
پس بیه حال خیز خواستن از دوانان زهر قاتل است .

(طبعیت)

هر چه از دوانان مبت خواهی بر تن اندود و از جان گاستی
و حکیمان گفته اند که اگر آب حیات فی اشل بآب و می فروشد

(مرطوب - تر - نمناک) (تمار - از طوایف ترک) (جراحت - زخم)

(هوناک - ترسیده) (نوشدارو - مرهم)

دانا نخر که مردن بهزت به از زندگانی بندگت و خار بیابان خورد
به که بار منت دوان برودن .

(در سیاست و مملکت دارمی - از سعدی)

بسی تا بر آید تبه بیه کار	مدارای دشمن به از کارزار
بود دشمنش تازه و دوستیش	کسی کش بود دشمن از دوستیش
اگر پیل زوری و کر شیر چنگ	بزد و یک من صبح بهتر که جنگ
در آرند بنیاد و دین ز پای	جوانان بشیر و پیران به رای
بخردان مفرمای کار درشت	که سندان نشاید شکستن مشیت
دو تن پرورای شاه کشور گشای	یکی اهل رزم و یکی اهل رای
قلم زن نکهت دار و شمیر زن	نه مطرب که مردی نیاید زن
هر آن کو قلم نور زید و تیغ	بر او اگر همیشه دگم و ای دریغ
چو در شکر دشمن افتد خلاف	تو بگذار شمیر خود در غلاف
اگر جز تو داند که رای تو چیست	بر آن ای و دانش بیاید گریست

(تدبیر - فکر) (کارزار - جنگ) (ریش - پریشان) (صبح - آشتی) (روین - محکم)

سکندر که با شرقیان حرب داشت در نیمه گویند بر غرب داشت
چو بهمن بزا بهستان خواست چپ آوازه افکند و از راست
- (مرید و مرشد) -

مریدی پیر را گفت چکنم از حنایق برنج اندرم . از بسیاری
که بیدارم ، هسی آیند و اوقات عزیزم از تردد ایشان تلف
میشود ؟ - پرگفت هر چه از ایشان درویشانند و امی بده و آنچه
توانگر اند چیزهای بخواه که دیگر گرد تو نگرند .

(بیت)

گر گدایشه و لشکر اسلام بود کاشتر از بیم توقع برود تا حین
اطلاعات فلاحی - زراعت سیب زمینی

یکی از محصولات فلاحی که فوق العاده مفید و پرمصرف است .
سیب زمینی میباشد . اقام سیب زمینی خیلی زیاد است
که بهترین اقام آن عبارت از آنهایی است که بمصرف خوراک

(کافر - خدا شناس) (توقع - خواہش) (فلاح - برزگری) (بنفید - فایده)

انسان حیوان و مصارف صنعتی میرسد . برای کاشتن سبزی
میستوان خود آن یا تخم آنرا کاشت و هرگاه مقصود بدست آوردن
تخم باشد خود سب را میکارند و اما برای بدست آوردن خود سب
تخم تخم را میستوان کاشت و هم خود آنرا سب زمینی را در هر قسم
زمین با استثناء اراضی با تلافی و فوق العاده سخت میتوان کاشت
و این محصول از موادی است که تخمه آن فوق العاده زیاد است
یکی از علماء علم فلاحت از کجریب زمین که مطابق قواعد و دستورهای
علمی فلاحت سب زمینی کاشته بود معادل یکصد هنر و محصول بزرگ
برای زراعت سب زمینی تخم خیلی بد خلت دارد . و زمین باید
« قلایم گز » (عمق) تخم زود و مزارعی که رطوبتشان زیاد و چسبندگی
کم باشد بهترین زمین برای زراعت سب زمینی میباشد .
و مزارعه سب زمینی محتاج دو تخم است . یکی در هنگام بهار دیگر
(اراضی - زمینها) (معادل - برابر) (بد خلت - وفالت) (قلایم گز)

(عمق - کودی) (رطوبت - تری) (موکول - منوط - بسته)

در فصل با سز که سه دو باید در نهایت وقت انجام شوند . زیرا که
 حاصل نتیجه خوب موقوف بشتم و تخم خوب است . پس در انتخاب تخم
 یاسی که کاشته میشود میبایست نهایت وقت را مبذول داشت
 که تخم فاسد و سبب گندیده نباشد و همچنین میباید فواصل یابی که کاشته
 میشود در نظر داشت و دانست که هر چه فاصله بین دو سبب نسبتاً بیشتر
 باشد بیشتر نمو کرده و ریشه دو انده و حاصل خواهد داد . و حد وسط
 فاصله بین دو سبب کاشته شده و ابره است که نمیکند شعاع داشته باشد

(دستور - حروف فارسی و بیگانه)

بواسطه قلم اعراب ایرانیان در سال بیت و یک هجری بسیار
 از آداب رسوم و تمدن ایرانی از بین رفت که از آنجمله بوده آن
 زبان فارسی راجع در زمان سلطنت ساسانیان که معروف به زبان
 پهلوی بوده است با الفبای آن از بین رفت و مدت دو است
 سال ایرانیان بجهت بی تکلم گرده و بجهت بی

مطالب خود را اینک گاشتند . و در نتیجه زحماتی که علماء و حکماء و
 شعرا و سلاطین ایرانی در قرون چهارم و پنجم هجری متحمل شدند و در
 زبان ایرانی زنده گردید و لی چون تمام کلمات و حروف لازم
 در نظر مانده بود و کتب و آثار کتبی را نیز اعراب متعصب بکلی
 سوزانیده بودند ناچار بعضی از حروف عربی داخل در الفباء و بابت نتیجه
 در کلمات فارسی گردید . که عده آن هشت و از آن قسرها رند :
 (ث . ج . ص . ض . ط . ظ . ع . ق) و هر کلمه که یکی از این
 هشت حرف را داشته باشد باید بداند عربی است . و حقا
 حرف از الفباء که عبارتند از (پ . چ . ژ . گ) مختص زبان
 فارسی میباشد و قطعه در این موضوع سروده اند که خطا کردن
 آن مفید است .

بشت حرفت آنکه اندر فارسی نمانی تا نیا موزی نباشی اندر این معنی معانی
 بشنو اکنون که ام است آن حرف و کلمه تا و حاد و صاد و طا و ظا و عین و قاف

(تکلم - سخن گفتن) (علماء و حکماء - دانشمندان) (سلاطین - پادشاهان) (متحمل - بردبار)

چار دیگر خاص باشد بر زبان فارسی با تو یک یک باز گویم (پس چ و درو)
(حفظ تصحیح - از آثار دکتر لقمان الملک)

تب و نوبه - (مالاریا) یکی از امراض مبرم و کشنده است .
این مرض بواسطه طفیلی مخصوص که در خون انسان نمود و زندگانی نماید بروز میکند
طفیلی مزبور در منتقل ریشه مخصوصی است که آن پشه توسط خون ریت
نیاید و موسوم است به پشه نوبه - پشه مزبور انسان را میزند که خون
او را ببلد و بعضی آنکه آن پشه کسی از طفیلی ها (میکروب مالاریا) -
بواسطه نیش پشه وارد خون و سرعت غریبی نموده و در عرض مدت
چند ساعت در وجود آن شخص تب و نوبه بروز می نماید - پس اگر خانه
یا در شهری یک نفر نوبه بی وجود داشته باشد مرض او توسط پشه
سابقه اگر ممکن است با شخص سالم سرایت نماید - و در اغلب نقاط
ایران مخصوصاً نقاط مرطوب مانند گیلان و مازندران هم پشه نوبه و هم
مرضای نوبه بی وجود دارد و پشه نوبه در هر جا که مدتی بماند تخم

ر. امراض - ناخوشیها (نوبه - رشد) (منقار - نوک) (سرعت - کتاب) (غریب
تلف آورنده)

میگذارد و بعد تخمها بکل کرم در آبهای را که نمو کرده و بعد از چندی
بمبدل پشته میشوند - پس برای استراحت از مبتلا شدن برض نوبه همیشه
باید در پشته بند خوابید و هرگاه اتفاقاً مبتلا برض نوبه شدید و
معطلی اتفاقاً بیت روز مطابق دستور و مقدار یک طیب معین مینماید
هر روز جوهر گنه گنه بخورید و هرگاه در جائیکه پشته نوبه خانه گذاشته
مانند گیلان و خوار و این ساکن هستند برای آنکه دائماً از شر این حیوان
مؤذی خلاصی یابید همه روز عصر بمقدار یک الی یک نخود و نیم جوهر
گنه گنه میل نمایند و منزلتان را فوق العاده تمیز نگاهدارید و خیلی وقت
کیند که در آن آب های فاسد و آب باران نماند و از منسل کردن
در نزدیکی استخرها و با تلاق با وسایر نقاطی که ایستگاه آبهای کده
است اجتناب نمایند

(تدبیر قاضی - رسوائی در و فکلو)

(بمبدل - تغییر داده) (احتراز - دوری) (اتفاقاً - ناگاه) (مبتلا - دچار)

(معتذر - اندازد) (مؤذی - آزار دهنده)

روزی دلفسده نزد شریح قاضی آمدند و یکی از آنان دعوی مال
 خطیری برد دیگری نمود و آن شخص بکلی منکر گردید و میگفت که من برگز
 این شخص را ندیده و با او طلاقاتی نکرده ام تا چه رسد که مسأله و
 استقراضی کرده باشم. قاضی از مدعی پرسید این مالی که بر آن
 شخص ادعای شماست در کدام نقطه تسلیم دی نموده ای؟ گفت
 در بیرون شهر پای دختی که در میان صحرا است قاضی گفت برو
 آن درخت و دو برگ تازه چیده برای من بیا و تا بر طبق شهادت
 برگها رفتار نمایم و تیسره حق از باطل دهم. مدعی بطلب برگ رفت
 و مدعی علیه خوشحال شد زیرا که میدانست برگ سخن نمگوید. و
 قاضی مشغول رسیدگی عرایض و شکایات سایر متعیان شد و چون
 ساعتی بگذشت قاضی رو به مدعی علیه کرده و گفت رفیق شما دیر
 کرد و چرا تاکنون برگشته است؟ منکر گفت عجب استطاری داید

(قاضی - داور) - (تسلیم - و گذار کردن) - (شهادت - گواهی) - (متعیان

(دواخوان) - (منکر - انکار کننده)

او هنوز سالی درخت نرسیده است تا چه رسد باینکه برگردد و زیرا
برای رقتن و برگشتن از آن نقطه افتاد و ساعت وقت لازم داد
قاضی که انتظار چنین اقرار را داشت گفت تو بکلی منکر ملاقات و
شناسائی و معامله با این شخص بودی پس از میعاد گاه چه خبر داری
و از مسافت آن چه اطلاعی . منکر بکلی خجل و منفعل گشته و در نزد
حاضرین بکلی رسوا گردید و قاضی نیز حکم بر محکومیت او و حقانیت
مدعی صادر کرد .

(عاقبت ظلم - از فتحعلی خان صبا)

بدیلم مرا بود و وقتی سفر	بفرمان دارای جمشید
ز خاک سیاه پوش و آب سفید	ز امید هستی شدم نا امید
بدانگی دویم از گذرگاه رود	کشاورزان بوم را در سجود
ستم پیشه مردی ندادش درم	بدشنام و چو بش باز و بهم
من از آب آسان گدستم چو بر	ستم پیشه میکنم بفرق آب غرق

بدیلم - مرا و گیلان است . (فر - شکوه) (آب سفید - سفید رود) (کشاورزان)

(مقابل) (ملا -) (کشته)

رمانی رشتی بود با خدای و لیکن مرنجان دل نمانده ای
 ز نیکی نکوئی ز بد بد رسد بهر کس رسد آنچه از خود رسد
 باند ز من ای پسر گوش کن جز این هر چه دانی فراموش کن
 (احشاق - کتمان سر)

کتمان سر عبارت از نگه داری راز و اسرار خود و دیگران است .
 کلمه مخفی نگه داشتن اسرار یکی از صفات بسیار خوب نوع
 بشر محسوب است . و برعکس افشا کردن رازهای خود و دیگران از
 صفات بد محسوب شده و باعث نرسیدن مقصود است .
 ستاری یعنی نگه دارنده سر و یکی از صفات بزرگ خداوند است
 و برعکس دارای این صفت باشد خداوند از او راضی و خوشنود
 خواهد بود در مواقعی که اختلالی در امور اجتماعی حادث شود کتمان
 سر ناپسندیده و انقشای آن ضروری است . مثلاً هرگاه کسی
 ببیند که شخصی مرتکب قتل یا غارت یا خیانت و دیگری شده پلیس و

کتمان سر - پوشیدن از (مواقع - اوقات) (اختلال - پریشانی) (امور - کار)

سایر مقامات مربوطه از او سوال کنند و او انکار کند فوق العاده
زشت است . —

(سعد می فرماید)

منه در میان راز با هر کسی که جاسوس همکاسه دیدم بسی
اگر جز تو داند که رازی چیست بر آن رازی و دانشی که گریست
(راز خود را بکس نباید گفت - از سعد می)

گمش با غلامان کی راز گفت که این نباید بکس باز گفت
گرگشت ظاهراً از ایشان چه بگفتا که ای جا بلان خبیث
بیک سالم آمد بدل به زبان بیک خطبه شد منتشر در جهان
بفرمود جلاد را بیدار رخ که بردار سرهای ایشان شمع
کی زان ن گفت وز نهان گشت کس نه گمان کین گنه از تو خوا
تو اول نبستی که سر چشیده بود چو سیلاب شد بیش بستن چه سود
تو پیدا کن راز دل بر کسی که او خود بگوید بر هر کسی

(گمش - بزرگترین پادشاه خوارزم - همدان - زارع)

جواب بکنجینه داران سپار ولی راز با خوشتن پاسدار
 سخن تا گفتی بر او دست بست چو گفته شود یا بدان بر تو دست
 بد بهمان نادان چو خوش گفت بدانش سخنگوی یاد مزن
 گوی آنچه طاقت نداری شنود که جو کشته کند م نخواهی درود
 چو دشنام گویی دعاشنوی بجنه کشته خویش می ندروی
 علم الاشیاء - ساختمان خانه و مصالح لازم آن

برای ساختن خانه و سازه بنای دیگری ابتدا معمار نقشه آنرا روی
 کاغذ کشیده و بعد در روی زمین با گچ یا خرد دیگر نقشه را طراح می کرد
 و بتوسط عملی باراکنده و بعد بنا با آجر و آهک و گل و سنگ
 و گچ و سمنت اطاقها و سایر قسمتهای لازم سازه بنایی را میسازد
 و بعد بنجار در پنجره و پل کوبی و قاب سقف ساخته و کاری میگذارد
 و شیشه بر درها و پنجره ها انداخته و سپس نقاشی هر کجای را که
 لازم باشد رنگ کرده و بعد در آن بنا سکونت اختیار مینمایند

و مصالحی که برای ساختن سہ عمارات لازم است عبارت
از : خاک . سنگ . آجر . آبک و سمنت . گچ . چوب
شیشه . میخ و لولاد و سنگیر و چفت و غیره . —

خاک — خاک عموماً در روی زمین و آن نقطه که بنا میسازند یافت
میشود و سہ گاه مقدار آن کم بیاید از خارج شهر میآورند و هر گاه
رُس سُرخ یا سفید باشد برای استحکام بهتر است . —

سنگ — سنگهایی که در بنا کار میروند بر دو قسم میباشند
بعضی قیمتی از قبیل سنگ مرمر و سنگ سُمّاق که در همه جایافت نمیشود
و در ایران بهترین معادن آن در یزد است . و دیگری سنگهای
تراش و غیر تراش که در اکثر کوهها یافت میشود و از معادن
و کوهها کنده و بجل بنا حمل کرده و مصرف مینمایند و مصرف سنگ
بیشتر در پی بنا و کناره حوض و باغچه و سواره دیوار و کف حیاط
و کوچه ها و حمام و امثال آن میباشد . —

(فضی - گرانها) (کثر - بیشتر) (مختلف - گوناگون)

آجر - آجر را ابتدا از گل در قالب های مختلف ساخته و خشکانده
و بعد در کوره های مخصوص نخته و بمصرف بنا میسرسانند . بهترین
آجر ها آجر سفید و بدترین آن آجر قرمز است و آجر از حیث بزرگی
و کوچکی حجم با قسام مختلف از قبیل آجر نظامی - خطائی - خاقانی
تقسیم شود - بعضی آجر ها را پس از پختن مجدداً لعاب داده و در
کوره میسازند و این قسم آجر را کاشی نامیده و بمصرف فرش
کردن راه ردها و کف حوضها و پله ها میسرند .

آهک سیمنت - آهک و سمنت را از معادن استخراج کرده
و نخته و پس از پختن کوبیده و با برخی مواد دیگر از قبیل خاکستر
و خاک و شن ریزه مخلوط کرده و بمصرف بناهایی که بیشتر در معرض
رطوبت باران واقع میسرانند .

گچ - گچ را نیز مانند آهک از معدن استخراج کرده و در
کوره های مخصوص نخته و پس کوبیده و بمصرف بنا میسرانند

و بیشتر مصرف گنج برای سفید کردن دیوارهای طاق ها و سایر بناها
میرسد و از گنج محتمل نیز میسازند .

چوب - تخته - چوب و تیر و تخته که برای بناد و ساختن
در پنجره و سایر قسمت های عمارات بکار میروند و از درخت میگیرند
و بر دو قسم است : سخت و ناست . و بهترین چوبها برای عمارت
چوب جل است .

شیشه - شیشه را از شش و خاکستر چوب و بعضی چیزهای دیگر میسازند
بدین ترتیب که آن مواد را در کوره های مخصوص ذوب کرده و بعد در
صفحات مسطحی پهن نموده و جام بزرگی شیشه بدست میآورند که شیشه
بر باهر انداز و بخواهند بریده و بچسبند و میسازند .

لولا و چفت و غیره - لولا و چفت و دستگیره و قفل و انواع
و اقسام منجاری از آهن و فولاد با اقسام مختلف میسازند . بعضی را
ماشین و قالب های مخصوصی و برخی را آهنگران با دست میسازند

(ذوب - آب) (ملح - پهن صاف) (برخی - بعضی) (متغیر - برافشته)

(علاج سوء خلق)

شخصی بود بسیار بد خلق که باندک ناملایمی متغیر شده و اوقات تلخی
 می نمود - ولی فوراً پشیمان شده از خشم و غضب خودندامت چال
 میکرد - یکی از دوستانش که باین قیمت از اخلاق او آگاهی داشت
 بوی اظهار نمود که من دوائی برای علاج و رفع مرض سوء خلق یا عصبانیت
 دارم یک شیشه از آن ایشامید هم بخر آنکه در خودتان احساس تغیر
 کردید فوراً یک کیلاس کوچک از آن دو میل نمایند تا خشم شما تسکین
 یابد. ان شخص بدستور دوست خود عمل کرده و کاملاً بهبودی یافت
 و چون آن دو اتمام نزد دوست خود رفته پس از تمهید لوازم شکر
 و استنمان شیشه دیگری از آن دو اطلب نمود و دوست مزبور پس از
 اظهار شکر از اینکه تجویزش موثر واقع شده و اخلاق دوستش
 بهبودی یافته گفت آن دو را خودتان در نهایت آسانی متوانید
 بدست آورید زیرا که جز آب خالص چیز دیگری نیست فقط چند

(تغیر - برافشته) (دامت - پشیمانی) (تسکین - آرامش) (لطف - مهر)

دقیقه انصاف خیال و توجه بان آب سبب تسکین خصب و بانیست به با
تغیر و اصلاح اخلاق شما گردیده است .

اعمال و نفس و اشتیاق - حکایت ربوہ بی دست - از سعد

کمی رو بہی دید بی دست و پای فرو ماند از لطف وضع خدا ی
که چون زندگانی بسر می برد بدین دست و پای از کجا می خورد



در این بود درویش شوریده که شیری در آب بچش شغال
شغال ملون نخت را شیر خورد همانند آنچه رو باه از آن سیر خورد
دگر روز باز اتفاق افتاد که روزی رسان قوت و رؤیاد

(وضع - خلقت) (شوریده - پریشغال -) (قوت - خوراک)

یقین دیده مردم بیننده کرد
 شد و کیم بر آفریننده کرد
 کزین پس نشینم بکنجی چو مور
 که روزی نخوردند سلمان بزور
 ز نخدان فرو بر خدین بحسب
 که بخشند روزی ساق غیب
 چو صبرش نماند از ضعفی و هوش
 ز دیوار محرابش آمد بگوش
 بر و شیر درنده باش ای دل
 میسند از خود را جور و باه ثل
 یحک آرو با دیگران نوش کن
 نه بر فضل دیگران گوش کن
 چو مردان بر رنج و راحت سان
 که مشقه خورد رنج دست کسان
 بگیر ای جوان دست درویش بر
 نه خود را بفیکن که دستم بگیر
 خدارا بر آن بنده بخشایش است
 که خلق از وجودش آسایش است

خفا الصحه - آیهامی نوشیدنی

برای رفع عطش باید آب صاف و گوارا و خنک باشد و لی آب
 خیلی سرد و استعمال نخ هم مضرات باعث برخی امراض میگردد
 زیرا بعضی حیوانات ذره بینی هستند که در یخ هم زنده گمانی میکنند و در

(یقین - باور - د - پیلان - بزرگان - ز نخدان - چانه - د - جب - کربان -)

صورتیکه انسان آب یخ را بنوشد آن حیوانات وارد معده شده
و تولید ناخوشی مینمایند - بنا بر این برای خنک کردن آب در
تابستان میبایست آب را در تنگ یا بطری ریخته و آنرا در ظرفی که
از یخ انباشته شده است قرار داد تا خنک شده و قابل شرب شود
و در مواقعی که امراض مُریه از قبیل حصّه و بار و طاعون و یاه خیم
و مالاریا و امثال آن در محلی شایع است میبایست آب را اول جوشانده
بعد در تنگ دیشته ریخته و خنک کرده و بعد نوشید آب رود
نیز برای شرب شایسته نیست زیرا که غالباً دارای مواد معدنی و
مواد خارجی میباشد مگر پس از تصفیه بوسیله صافی های مخصوص

(فلاحات - اقسام باغ)

باغ زمین محصور را گویند که در آن انواع و اقسام نباتات از قبیل
درخت و گل و سبزی و میوه و عمل بیاورند و باغ را باعتبار اقسام

(دغل - نادرست) - (فصله - تمانده) - (سطله - پست فطرت) - (انباشته

پر شده) - (عطش - تشنگی) - (شرب - نوشیدن) - (محصور - دیوار) - (اقسام
تقسیم شدن

نباتات سه قسمت عمدتاً تقسیم کرده اند : مفید - زینتی - علمی -
 و مقصود ما در اینجا ذکر و شرح باغهای مفید است و باغهای مفید نیز
 متعدد است و عمده آنها عبارت از باغ سبزی - باغ میوه و باغ مخلوط
 از سبزی و میوه و گل . ولی برای انتفاع بردن باغ سبزی از همه و
 بر همه مقدم است - در هر زمینی که بقدر لزوم آب چه مشروب شدن
 آن زمین موجود باشد میتواند باغ سبزی ایجاد کرد و هرگاه قدری زمین
 سخت باشد باید سنگهای آنرا جمع کرده و قدری گاه و بزرگ درخت
 و کوهچوانی در آن داخل کرده و خوب شخم زد و هرگاه زمین مرطوب
 باشد باید بوسیله حفزنهای تحت الارضی رطوبت آنرا خارج کرد
 هموار بودن زمین نیز در خوبی و زیادتی محصول شرط مهمی است - پس
 از پخش کردن کوهچوانی و گاه و علف و هموار کردن زمین با
 بعضی سی و پنج سانتیمتر زمین را خوب شخم زد و سپس بکرتتهائی منظم شکل که
 طول آن یکتر و نیم و عرض آن یک متر و ده سانتیمتر باشد با مرزهایی که

(متعدد - بسیار - مخلوط - داخل) (شروب - سیراب) (صاف - هموار) (عمق)

عرضشان از سی و پنج سائیمتر تجاوز نماید تقسیم نمایند و همچنین در زمین
که تها نیز باید حاشیه را هر وی مناسب با وسعت زمین و گنجا
راه رفتن اینها باید باقی گذارد . و همه ساله در فصل پای و فصل بهار سطح کرتها
باید تخم زرد از دقت در تخم و بیل زدن نباید کوتاهی کرد . همچنین در
خوبی تخم که میخواهند بکارند فوق العاده باید دقیق شد که کیسان و جو رو پاکیزه
بوده و فاسد و کثیف نباشند . و همچنین در موقع کاشتن باید مراقب
نمود که تخم در تمام نقاط بفاصله های منظم پاشیده شود که منظم رویند
و کاملاً برده بند .

(دستور سخن — اقسام اسم)

اسم کلمه ایست که برای نامیدن شخص یا چیزی بکار برده شود مانند
کتاب که نام چیزی است و اسب که نام حیوانی است و فریدون که
نام شخصی است و گل که نام گیاهی است و نارنج که اسم میوه است .
هرگاه صاحب اسم جان و روح داشته باشد آن اسم را اسم شخص

(دقیق - نجاد) (صاحب - دارنده) (جاد - بحرکت) (شامل - دربردارنده)

گویند مانند پدر و فرزند و مرغ و گاو که هر سه چهار کلمه اسم شخص است
 زیرا که صاحبان آنها جان دارند و هر سه گاه صاحب اسم بجان بود
 باشد مانند سنگ و کتاب و قلم و مداد . آنرا اسم چیز گویند . زیرا
 که هیچکدام جان ندارند . اسم در زبان فارسی برده قسم است از
 اینقرار : عام . خاص . ذات . معنی . منفرد . جمع . سبط
 . مرکب . جامد . مشتق .

اسم عام - اسم عام آنست که بر تمام اشخاص و اشیا بجنس دلالت
 کرده شامل شود مانند - پدر - مادر - شاگرد - معلم - کتاب
 - قلم - کلاه - کفش - که بر تمام اشخاص و اشیا بجنس شامل
 میشوند یعنی تمام پدران را پدر و تمام مادران را مادر و تمام شاگردان را
 شاگرد . و تمام کتاب ها را کتاب و تمام قلمها را قلم و تمام کلاهها
 کلاه و تمام کفش ها را کفش میگویند .

اسم خاص - اسم خاص آنست که بر یک شخص و یا یک چیز و یا

جای معین و منحصر دلالت کند مانند حسن - جمشید - تقی - شاپور
 که هر یک بر یک شخص معین و طهران - رشت . که هر یک بر یک شهر معین
 و آلود و ابرز که هر یک بر یک کوه معین و آرس و کارون که بر یک رود
 معین دلالت دارند . -

اسم ذات - اسم ذات آنست که بخودی خود و در خارج از بدن
 وجود داشته و بتوان آنرا دید مانند : قلم - کتاب - دست - برآ
 - سیب - مرغ که هر یک دیده میشوند .

اسم معنی - اسم معنی آنست که بخودی خود وجود داشته باشد و برآ
 فهم آن ذکر اسم ذاتی لازم باشد مانند : سخت . بخت . دانش
 . افغان . یاری که هیچکدام را نمیتوان دید و لازم است با کلمات
 دیگری ترکیب شوند تا مراد فیهده شود مثلاً باید گفت . آدم بد
 . یا خوش بخت . یا قلم سخت . یا مرد دانشمند . -

اسم مفرد - اسم مفرد آنست که بر یک چیز یا یک شخص دلالت
 کند مانند : شاگرد - برادر - خواهر - چاقو - نیزه - کتاب

که هر یک بر یک شخص و یک چیز دلالت میکند بر چند شخص و چند چیز .
 اسم جمع - اسم جمع آنست که دلالت کند بر چند چیز یا چند شخص از
 جنس واحد مانند : شاگردان - برادران - خواهران -
 چاقوها - میزها - کتابها - که هر یک بر چند شخص و چند چیز از جنس
 واحد دلالت مینماید .

اسم بسیط - اسم بسیط آنست که یک کلمه ولی جز باشد مانند :
 سنگ . مرد . چاقو . رشت . خانه . دیوار . قلم که هر یک
 یک کلمه میشوند .

اسم مرکب - اسم مرکب آنست که از چند کلمه ترکیب شده باشند
 مثل : سنگ پشت . قلدان . کارخانه . روزنامه . آبشار
 سفید رود که هر یک از دو کلمه ساخته شده اند .

اسم مشتق - اسم مشتق آنست که از کلمه دیگر جدا شده و دارای
 مصدری باشد مانند : خنده . ناله . گردش . افغان
 بخشش که هر یک از مصدری جدا شده اند مثلاً ناله از نالیدن

و خنده از خندیدن و گریه از گریه دیدن افغان از افغان و بخشش از بخشیدن مشتق شده اند - و اسم را حالات دیگری نیز هست که بعداً خواهید خواند از قبیل غیبت و نسیبت و مفعولیت و اضافت ..

(اخلاق - حفظ شرف و آبرو)

یکی از تکالیف مهم انسان حفظ شرف و آبرو است و آن عبارت از حفظ مقام و مرتبت و اجتناب از عیالت زشت و ناپسند است مردمان صاحب شرف و آبرو پیوسته در بین جامعه محترم و مبرمج بوده و طرف اعتماد عامه هستند - ولی اشخاص بیعلاقه نسبت بحیثیات خود در نزد مردم و قری ندارند - و بلکه منفور عامه میباشند . پس اولین وظیفه انسان این است که در حفظ آبرو و حیثیات خود کوشیده و خوشتین را در میان مردم تبرأ قسمندی معرفی نموده از کارهای بیگانه و لکه دار نمودن حیثیات وی است دوری کند . علاوه بر این با

(مشتق به اشتهاء - غم - سلم - حالات - چگونگی) (زناحیت -

کننده کار) (تکالیف - وظایف) (مقام - مرتبه) (اجتناب - دوری)

در حفظ شرف آبرو و حیثیات دیگران بنیسه کوشش کرد و از بی احترامی
و بی اعتنائی و اتهام و افتراء و بدنام کردن مردمان بنیسه کاملاً جداً
احتراز و اجتناب نمود تا دیگران بنیسه احترام نسبت شخص کرده و در
حفظ شرف آبروی انسان سعی نمایند .

کلی نکته گویم اگر بشنوی همان تخم گارمی همان بدردی
(افندیه مضمره)

خوردن گوشتهای مانده و گندیده و گوشت حیوانات ناخوش
و غذا ای که مدتی مانده باشد ضرر دارد و انسان را مریض مینماید
از خوردن میوه های نارس و قند و لای تشیل نیز باید اجتناب نمود
چون بعضی از قارچها دارای سم هستند و تشخیص سمی و غیر سمی آنها
قدری مشکل است پس بهتر است که بکلی از خوردن قارچ صرف نظر شود
و همچنین است خوردن غذا های سکه در ظروف مسین بدون قلع

(صاحب شرف - آبرو مند) (دگر - سنگینی) (افتراء - بدنامی) (افندیه مضمره)

غذای ضرر دار (مریض - ناخوش) (ثقیل - سنگین) (سم - زهر) (مرقطه -
چشم پوشیدن)

شیخ شده باشند و مخصوصاً هرگاه دارای ترشی نباشند فوق العاده
 خطرناک است زیرا که در مین بواسطه مجاورت ترشی ستمی تولید میشود
 که از زهرهای قوی شمرده میگردد. خوردن غذاهائی که زیاد دارا
 ادویه تند باشند نیز مضر است - در پیش گفته شد که یکی از علل
 عمده ناهوشی یا مخصوصاً در اطفال دهمدم غذا خوردن است که معده
 وروده را ضعیف نموده شخص را دچار امراض مختلفه و خطرناک نماید
 و بطور کلی باید در موقع گرسنگی غذا خورد و بسوز سیر نشد و دست
 از غذا کشید .

(بخاری - خوب - زغال سنگ)

بخاری - بخاری آلتی است که در آن دز رستان بزم و
 زغال سنگ سوزانیده و اطاق را گرم مینمایند - بخاری
 اقسام مختلف دارد که دو قسم آن که عبارت از بخاری آهنی بخاری
 دیواری باشد برای شما شرح میدهم .

(علل - سببها) (اقسام - انواع) (مختلف) (گوناگون مع) (شرح - بیان)

بخاری آهنی که از ورقه های آهن نازک و یا از چدن میا زند چون
زود گرم شود و جدار آن سسج شد باعث مصرف شدن اکسیرن
موجود در هوای اطاق گشته و سبب کثرت ازت گردیده و هوای طاق^{ات}
غیر قابل تنفس می نماید و همین مناسبت با آنکه خرج آن کم فوق العاده بدو
مصرف و مخالف حفظ الصحة است .

بخاری دیواری عبارت از بخاری است که در وسط دیوار بین دیو
چند اطاق از آجر و قطعات آهن ساخته و دو کس آن از تومی دیوار
بخارج مربوط و از خارج اطاق نرسد مواد محترقه در آن می ریزند و با
وصف آنکه مخارج آن نسبت به بخاریهای آهنی فوق العاده زیاده است

چون خندان اثری در بدی هوای طاق ندارد و مفید میباشد

چوب — چوب از درختانها و جنگلهای بدست می آید و آن بر چند
نوع است اقربیل چوبهای درختان میوه دار و چوبهای درختان

(چدن - نوعی از آهن) (جدار - دیوار) (اکسیرن - جزی از هوا) (ازت - جزو هوا)

(از هوا) (جنگل - همیشه)

جنگلی سخت و چوبهای درختان غنیه جنگلی بی ثمر - چوبهای محکم و صاف و چوب
جنگلی و میوه دار بمصرف صنایع بنجاریهایی عالی از قبیل ساختن
مبل و اثاثیه های گرانها از قبیل مسند تحریر و تخت خواب و سایر چیزها
میرسد - و قیمت سرو شاخ و فامهوار آنرا ازغال کرده و یا بهین قسم
در بنجاری و اجاقهای سوزانند . چوبهای بی میوه غیر جنگلی را از قبیل
صنوبر - تنبیدی - کبوده - نراره و غیره را آنچه صاف و مستقیم است
و قابل کشیدن نخه میباشد بمصرف ساختن عمارات و ساختن اثاثیه
کم قیمت و آنچه که شاخ و فامهوار است بمصرف سوختن میرسانند .
زغال - مصنوعی - طبیعی - زغال عموماً بر دو قسم است
مصنوعی و طبیعی . زغال مصنوعی آنست که از تنه و شاخه های
درختان جنگلی و غیر جنگلی و میوه دار و غیر میوه دار بوسیله سوزاندن
در کوره بوضع مخصوص بدست میآورند . و زغال طبیعی عبارتست
از ساقه و ریشه درختان عظیمی که در اثر چند هزار سال در زیر

(ثمر - میوه) (محکم - سخت) (صنایع - بنجاری) (مبل - اثاثیه) (صاف - هموار)
(مستقیم - راست) (وضع - ترتیب)

خاک مدفون بودن بمبدل بزغال سنگ شده و با قسام مختلفه
تقسیم شده است از قبیل زغال سنگ معمولی - گرافیت - تورب
- الماس . زغال سنگ معمولی را در بخاریها و شتیهها و کورهها
و کارخانه های میوزانند . و از گرافیت مداد و حروف چاپ می
زنند و تورب بدترین اقسام زغال سنگ است . و الماس گرانها
و خالص ترین اقسام آن میباشد . و زغال سنگ اعموما از
معادن استخراج نمایند و معادن آن در اغلب جاها موجود است
و در مملکت ایران نیز معادن آن فراوان است مخصوصا در شمال
لهران که در سال مقدس شیرازی استخراج کرده و مصارف سوخت
شهر و اطراف آنرا تأمین مینماید و هرگاه با وسائل
علمی و جدیدی استخراج نمایند قیمت ممتدی از مملکت کفایت خواهد کرد
(بزرگان تاریخی - فردوسی)

(عظیم - بزرگ) (مدفون - در خاک پوشیده شده) (کلو مریو - محرک ماشین بخار)

(جدید - تازه) (کفایت - مستغنی)

داشتند فرزانه و سخندان یگانه استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی
یکی از چکامه سرایان بزرگوار خراسان یکی از مفاخر ایران بوده و
سخنوری و سخندان پیاپی بلند

منهوی



داشته .
گویند دانشمند فرزانه در آغوش
یکی از دبکانان طوس بود
چون کار گذار آن ناحیت ستمی بود

وی را ندیدرگاه سلطان محمود غزنوی شتافت و پامردی و دهرایی
برخی از بزرگان بدستگاه پادشاهی راه یافت . سلطان که پایه دانش
و چکامه سرایی وی بدید بنوشتن و نظم شایسته اش برگذاشت .
فردوسی سالیان دراز تحمل رنج کرد تا با انجام این مقصود که مایه زنده
کردن ایران است موفق گردید چنانکه خود فرمود :

(فرزانه - دانشمند) (طوس - یکی از شهرهای قدیم خراسان) (چکامه

چکامه - شعر - قصیده) (دبکان - دبکان) (رنج - زحمت)

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
 پس انکندم از نظم کاسی ملت که از باد و باران نیابد گزند
 و راستی فردوسی با ساختن و پرداختن شاهنامه که از تحت شاه
 نامه هایش باید خواند زبان فارسی و تاریخ و ملت ایران را که در اثر
 تقلب بیگانگان از بین رفته بود از نو زنده کرد و از نقطه نظر ادبی
 نیز داد سخنوری و فصاحت و بلاغت به داد و کمر نامه بدین شیوا
 و زیبائی در زبان فارس دیده میشود اما گروهی از بدگلمان و
 بداندیشان که بر استاد و عظمت متماثر شک میرزد تعصب سلطان
 و شیخ استاد را وسیله قرار داده و بنزد سلطان محسود از استاد
 و گوینده طوسی بدگویی کردند و شاه متعصب ابروی خشمگین نمودند
 تا بجای که سلطان چنانکه باید او را ننواخت آنچه با وی وعده
 کرده بود سرسبز و بجای شصت هزار مثقال طلا که شرط پیمان
 بودند شصت هزار مثقال نقره برای استاد فرستاد .

فردوسی نرسد از این خلف و عدّه متغیر شده و نامه منظومی که سر اسیر مملو از
سزانش بدگونی بود برای شاه فرستاده و خود نیز از غمین بگریخت
ولی پس از چندی سلطان محمود از کردار زشت خویش پشیمان و
صد جبران آن برآمد . ولی افسوس که عمر استاد بسر آمده و از دنیا
وداع گفت

(نکات منتهجه از اثنا فردوسی)

چو کاری بیابی بی برگزین	نگه کن سه انجام خود را بین
که خود رنج بردن بدانش سزا	برنج اندر آری منت اسرا
گهی شادمانی بود گاه رنج	چنین است رسم سرای سپنج
گهی پشت بر زمین گهی زین به	چنین است رسم سرای درشت
چو خسرو شدی بندگی را بگوش	چه گفت آن سخن گوی فروهوش
بدش اندر آید ز هر سوهر اس	بزدان هر آنکس که شناس
بگوش همه دست نیکی بریم	بیاتما جهان ابد سپریم

(بی - بهتر) (سزا - شایسته) (سپنج - ناپایدار)

نباشد به نیک و پایدار همان به که نیک بود یا دگر
 نصیحت قافانی بدوست خود

دوستی گفت مرا نصیحتی کن گفتم ای رفیق من بیش از تو اسیر این رنج
 و فیسر آن گنج (مصراع) دیگری گو که مرا پند دهد
 (قطفه)

بیا رخویش بگو گر نصیحتی دانی چو خویشتن پذیر ی بگو که پند دهد
 با طبیب که رنجی نکو علاج کند و لیک خود همان رنج حاقبت
 گفت آن سخن چیت گفتم کم خور تا خود ز رنجی و کم گوی تا دیگران بخند
 و کم خست تا از ادراک معانی باز نمائی .

(نطافت معابر و محارمی میاه)

در پاکیزگی کوچه ها و خیابانها که معبر عمومی است باید کوشید
 زیرا اگر این نقاط کثیف باشند میکروبها (حیوانات ذره بینی)
 مخلوط گردد و خاک شده و داخل مجرای تنفس گشته سبب خیلی از امراض

(قر - جلال) (خسرو - پادشاه) (سپاس -) (براس - شرس)

از قبیل سل که مرضی است علاج ناپذیر میگردد . پس وظیفه تمام افراد
 مردم است که از ریختن کثافات و خاک در دود در کوچه ها و معابر
 خود دایمی نمایند و هر گاه آب بان اخلاط مسینه و آب منی در
 معابر عمومی نریزند . و دیگر از چیزهایی که فوق العاده در نظافت آن
 باید دقت نمود مجاری آب است که تا بامروز متأسفانه در مملکت ما
 توجهی بان نشده و بطوریکه سابقاً گفته شد اکثر امراض سریه زایی
 حسب اقسام آن و با واسطه آب سرایت نماید و دست و دست
 مردم این مملکت را نابود مینماید - و در تقاطعی هم که آب چاه
 مینمایند باید دقت کنند که ظرف کثیف مخصوصاً قابه در آن داخل
 ننهند و هر چند وقت یکمرتبه آن را پاک نمود .

(نتیجه راستگویی - مقصر راستگو)

راستی آور که شوی رستگار راستی از تو طفل از کردگار
 یکی از فرمان گذاران ایتالیا در روز عید تولد خویش که مطابق

فوا این ملکیتی حق آزادی کردن کنفیسه مجبوس ادا داشت به مجبوس رفته و بسیار
 مش خود خواند و از سرگذشت ایشان یکایک پرسش مینمود یکی قسم یاد
 کرد که بدون سبب حبس شده است و دیگری میگفت بدون تقصیر
 مدتی است او را مجبوس داشته اند و سومی در بخیای خود خدا و پیغمبر را
 شایه میآورد و مختصر هر یک مدعی بخیای بودند مگر کنیفر که در آن میان
 تمام گناهان خود اعتراف کرده گفت بعد از مجبوس میباشم .
 فرمان گذار روی بجا کم مجبوس کرده گفت چون من حق دارم کنفیفر گناه
 کار را آزاد سازم و تمام این آقایان بگینا بند و فقط این کنیفر
 گناهکار است او را آزاد نماید .

(مخلوقات فلاحی)

جنگل — یکی از منابع مهم ثروت هر ملکیتی داشتن جنگل است .
 جنگلهای طبیعی روی زمین اغلب در کنار دریاها و یارودهای مهم است
 جنگل مصنوعی هم ممکن است ایجاد کرد همان قسمی که در سایر ممالک

(منابع — سرچشمه) (ثروت — ثقل) (اغلب — بیشتر)
 (ایجاد — تولید کردن)

ایجا کرده اند و بسترین نقطه جبه ایجا و جخل در دایه های جبال است که
 در قعر آنها شطوط و آنها عظیمه جاری میسبما شد . و جخل طبیعی عبارت
 از اراضی و جبال است که طبیعت در او و از مختلفه خلقت انواع و اقسام
 اشجار شمره و خیره شمره در آنها رویانیده است و از چوبهای آن با
 احتیاجات انسان از حیث مصالح لازمه برای صنایع بخاری و
 معماری و کشتی سازی و تهیه زغال و غیره رفع کرده و چون
 از میوه ها و مواد ملونه آنهم که در جنگلهای یافت میشود استفاده می نمایند
 مملکت ایران نیز دارای جنگلهای خوبی است مخصوصا از قیام
 جنگلهای ایران بهتر و پرفایده تر جخل با زندران است که از ولایت سیستان
 در شمال ایران شروع شده و در کلیه جنوب دریای خزر امتداد
 یافته شمال غربی ایران و نواحی طالش منتهی میشود . و نیز در
 ایالات آذربایجان فارس و ولایت کردستان و کرمانشاهان
 و لرستان و جبال ختیار جخل های یافت میشود که هر آینه

(جبال - کوهها) (شطوط - رودخانه ها) (امتداد - کشیدن) (طالش - پتیا
 از جخلان)

مواظبت شود خیلی مفید بحال ملک و واقع خواهند شد ولی متأسفانه
فعلاً بواسطه عدم توجه رو با مخطاط میسر نند و از بیشه ای که در قریه ها
گرفته و کارون واقع شده اند علاوه بر رفع احتیاجات محلی بصره نیز
چوب حل می نمایند . —

(شکلا ، — کاکا نو — قهوه — چای)
شکلا — برای ساختن شکلا ، کاکا نو را مثل قهوه بوداده آسیاب نمایند
بعد با شکر یا قند مخلوط نموده با شکل مختلفه بریده و در کاغذ و توی حبّه
قرار میدهند که محفوظ بماند .

کاکا نو — کاکا نو که اخیراً در ایران معمول شده است خیلی مفید
و مغذی و مقوی می باشد . مخصوصاً اگر با شیر مخلوط کرده و بنوشند
درخت کاکا نو در ممالک حاره آمریکا و آفریقا و اقیانوسیه و
و برکش سبز و رنگ گلش سفید و میوه آن بعضی شکل و در بریک از
میوه های آن چهل دانه تخم می باشد — دانه های آن پس از رسیدن

(بواسطه — پرستاری ، مخطاط — پستی) (خردمند — دانشمند) .

و خشک شدن بوداده و آسیما نموده و آرد می که از آن حاصل شود
بمان کا کا نو است .

قهوه — درخت قهوه نینر مانند کا کا نو در ممالک حاره ازیل
بعضی ممالک گرم آسیما و افریقا و امریکا و اقیانوسیه میروید

ارتفاع درخت قهوه از دو



الی سه فرع است . برگ درخت

قهوه نینر و گل آن سفید است .

و میوه آن نینر مزد در هر یک



درخت قهوه

از میوه های آن دو دانه تخمه موجود است . دانه های قهوه را نینر

، نیند دانه های کا کا نو بوداده و بعد آسیما نمایند . و آرد آنرا

طبخ نموده و میخورند . مطبوخ قهوه نینر مقوی و محرک اعضاء و

دافع تب و دافع عرق بدن و کمالات جزئیة بوده و مقدر گرم

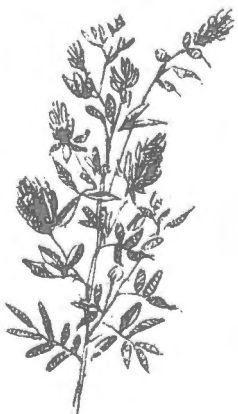
آن برای عمل مضمم نینر گلی است و لی زیاد آن سبب تشنگی

حاره - گرم ، (دیفی - تخم مرغی) ، (ممالک - مملکتها) ، (ارتفاع - بلندی)



و تولید یوست و بی خوابی مینماید و بالاخره مفتد ارکم آن مفید
و زیاد آن مضر است .

چای - چای عبارت از برگ درختی است که در ممالک مقدمه
مرطوب مانند چین - ژاپون - هندوستان و شمال ایران خاصه
گیلان (لاهیجان) میروید . طول ساقه درخت چای ممکنست
تا هشت گز « متر » ارتفاع پیدا نماید در بهار و تابستان برگهای
آنرا چیده و در ظرفهای مخصوصی پس از مالش دادن فراوان باد
رنجسته و حرارت میدهند بر گها بواسطه اثر حرارت خشک و



درخت چای

شده و بهم پیچیده خورد کرده
بسته های متفاوت و صند و قنار
بمعرض فروش در میآورند و چای
بر خلاف قهوه و کاکائو باید دم کرده
و قبل از جو شیدن باید نوشید .

چای در ایران و سایر ممالک مشرق زیاد استعمال میشود مقدار کم آن
محرک و منفید و دافع عطش و خستگی بوده و زیاده آن بسبب طبع قلب
و خرابی معده میباشد

(وفای بعهد - خلف و عده)

وفای بعهد یکی از بهترین صفات انسان میباشد و آن عبارتست از آنکه انسان تکالیفی را که بر عهده گرفته انجام دهد و قوی که میدهد بپای
نماید . گمانیکه در انجام عهد و پیمان خود استوار باشند در نظر
مردم محترم و طرف اعتماد و عاقلان هستند . بنا بر این وظیفه هر انسان
عاقل این است که سعی نماید که بهوقت برخلاف عهد و پیمان خود عمل
نماید و بداند که :

بزرگی بدعوی و گفتار نیست و صد گفتار چون نیم کردار نیست
(نصیاح - از نامه خسرو)

تواضع مرتور و ابر دگرامی ز کبر آمد بدی در نیخامی

(معروض بنمایگاه) (رافع - دورکننده) (تکالیف - وظایف) (عهد - کردن
(انظار - نظاره)

بخوشرونی و خوشخونی در آیام همسیر و تماشوی خوشدل سرانجام
 سخاوت پیشه کن تو از کم و بیش کز ان بگایگان گردند چون خویش
 جمال مردمی در حسم باشد کمال مردمی در علم باشد
 غنیمت بمنشینی با خردوان که اهل عقل را بگزید یزدان
 سخن کم گویی و نیکو گویی در کار که از بسیار گفتن مرود شد خوا
 ترا گرد دوستی باید سزا داد خرد را کار خود کن در همه کار
 ذیلی در طمع میدان تحقیق چه عزت را قناعت ان توفیق
 بزرگی حسنه به انانی پسند که نادان سپو خاک راه شد خوا

(تایر مخ - بزرگان - سعدی)

یکی از بزرگان و معاخرا ایران حضرت شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
 شاعر شهیر و نویسنده معروف و حکیم اجتماعی و معلم اخلاقی و
 مذهب ملکات بشریت میباشد .
 این دانشمند بزرگوار اهل فارس و در قرن هفتم هجری زندگانی میکرد و

(تواضع - فروتنی) (عقل - خرد) (مودت - دوستی) (انجام - آخر)

و عمر شریف طولانی خود را به قسمت تقسیم فرموده - حصه اول را
 صرف تحصیل کرده و پس شروع بگردش و سیاحت نموده و گشته
 ممالک شرق و غرب تمام ممالک اسلامی را سیاحت فرموده است
 و قیمت آخر عمر خود را صرف تصنیف تألیفات گرا نهاده است که
 مهمترین آنان عبارت از دو کتاب گلستان بوستان است که بواسطه
 باقی گذاردن این دو کتاب زبان ادبیات فارسی را غنی ترین
 زبانهای دنیا گردانیده است و بنا بر مشهور و فاش در سنه ۶۹۰



بعد از هجرت در شیراز در
 سن یکصد و بیست سالگی اتفاق
 افتاده و مزار شریفش در بیرون
 شیراز واقع است . -

(از نصیاح و افکار او است)

اینکه در شش ماهه ما آورده اند رستم و درویش تن اسفندیار

(مغاخر - سربند) (شیر - مشهور) (شریف - بزرگوار) (معلم - آموزگار)
 (غنی - بی نیاز)

تا بداند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا یا دکار
 آنچه دیدی بر تهرار خود ننماید و آنچه بینی هم ننماید بر تهرار
 در روز و در این شکل و شخص نیاید خاک خواهد گشت و خاکش هم خبار
 گل نخواهد چید بی شک باغبان و برچسند خود سرور بر زربان
 نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز و ماند سپهر ای زرگار
 آدمی اعتل باید در بدن ورنه جان در کالبد دارد حار
 باغریبان لطف بی انداز کن تا رود نامت به نیکی در دیار
 ببدان بد باش و بایگان نکو جای کل کل باش و جای خا خا
 دیو با مردم نیامیزد تبرکس بل تبرکس از مردمان دیو ساز
 (محافطت بدن از سرایت امراض)

تمام اطراف را حیوانات خیلی کوچکی که چشم دیده نمیتوانند و فقط با ذره بینی
 خیلی قوی میتوان آنها را دید احاطه نموده این حیوانات را بزبان علمی

(وفات - مردن) (نازنین - لطیف) (خبار - گرد) (عقل - خود)

(کالبد - تن) (حار - خور) (احاطه - فرا گرفتن) (قوی - زورمند)

میکروب و بزبان حیوانات ذره بینی یا طفیلی میگویند . میکروب در هوا و در روی تمام اجسام یافت میشود . بعضی از آنها میفندند و بعضی مضره . میکروب های مضره بیشتر در اجسام کثیف وجود داشته و نمو مینمایند . میکروب های مضره باعث تولید امراض زیادی از قبیل وبار . طاعون . حصه . سل . جرب . سیاه زخم . -
 مالاریا و غیره میشوند میکروبها از راه دمان بواسطه اغذیه و اشربه و هوا داخل بدن میگردند . و همچنین هرگاه پوست بدن انسان زخم و مختصر خراشی داشته باشد و یکی از این میکروبها روی آن بنشیند و داخل خون میگردد . میکروب بواسطه گزیدن لباس پشه و سایر حشرات نیز ممکن است داخل بدن گردد . پس از آنکه میکروب داخل بدن گردید هرگاه جای خود را مناسب مساعد دید بزودی نشو و نما مینماید . هرگاه شخص قوی البسیه باشد مزاج میکروب ا دفع مینماید و انسان سالم میماند ولی اگر انسان ضعیف باشد بزودی میکروب بر او

(میفند - فایده دار) (اثر - نوشیدنیها) (مناسب - مساعد - شایسته) (سالم - بی آزار)

غلبه نموده شخصِ اریض با لاجسمه هلاکت میازود و در حقیقت بین مزاج
 انسان و حیوانات ذره بینی و انما حالت جنگ و جدو دارد و هر زمان
 یکی از طرفین غالب میگردد . میگرد و بها از اشخاص مریض بد بگمان نیز ستر است
 میسمایند و همین جهت امراضی را که ناشی از وجود میکروب هستند امراض
 مُسرّیه گویند برای اینکه انسان از امراض مُسرّیه و شتر این حیوانات مودّه
 نجات یابد باید همیشه قوا حد و قوانین حفظ الصحة را رعایت نماید .
 زیرا که تنها پناهگاه میکروبها کثافت است پس
 بشیر سعی نماید که مزاجان قوی گشته و بتواند در مقابل میکروب با
 مقاومت و ایستادگی نماید . از معاشرت با اشخاصی که مبتلا با امراض
 مُسرّیه هستند میبایست اجتناب نمود و بسره گز نباید با آنها جم غدا شده
 و ظروفی را که آنان استعمال کرده اند بکاربرد و مگر بعد از آنکه مطابق
 دستورهای حفظ الصحة ضد عفونی شده باشند . مخصوصاً اطفال چون اعضا
 بدیشان لطیف است و زود تر مبتلا میشوند لازم است از مرادوده و

(غلبه - چرکی) (مریض - بیمار) (کثافت - پلیدی) (معاشرت - آمیزش)
 (مُسرّیه - سرایت کننده)

معاشرت با مریض خود داری نمایند و هرگاه یکی از بستگان از قبیل برادر
 و خواهر و سایر افسر ادخانواده شان مبتلا با مراضه سریره از قبیل سر
 و محکم آبله باشند تا وقتی که کاملاً بهبودی نیافته اند با آنان هم غذا
 و بلکه از رزق به اطاق نهم احترام جوید و آلا در صورت جزئی غفلت خود نیز
 گرفتار گردیده و باعث زحمت پدر و مادر خود شده و ممکن است خدای تعالی
 بخاطر جانی نهم مبتلا گردید . و همچنین از خوردن چیز خفیف و نوشیدن
 آبهای متغین باید اجتناب کرد .

(لزوم سعی و عمل - از پروین)

برای درسیان دیدموری	که با پای فلج میگرد زوری
بر زحمت خویش ابر سوختیدی	وزان بار گران هر دم خمیدی
ز هر گردی برون افتادی از را	ز به باد پریدی چون پر کا
چنان گرفتار راه سعی در پیش	که فارغ گشته از هر کس جز از خویش
نه آتش پروای از کار از قناد	نه آتش سودای کام از دست دادن

(اجتناب - دوری) (لطیف - نازک) (سلیمان - از انبیاء و طایفه برگزیده)

چراغی غافل از ملک سلیمان	به تنگی گفت ای مسکین نادان
به خوان سعادت میمانهاست	مراد بارگاه عدل خوانهاست
بخور از نفسه ما هر چه خواهی	بیا زین ره بقصر پادشاهی
تمام عمر خود را بار بردن	چرا باید چنین خونا به خوردن
میا زار از بر ای جسم جان را	کُش بهیو و داین بار گران را
که مورد از آفات خوشتر از سوز	بگفت از سوز کمتر گوی با مور
نوال پادشاهانرا نخواهند	چه اندر لانه خود پادشاهند
که ما را از سلیمان بی نیازست	بروجانی که جای چاره سازست
که خود هم توشه داریم و هم انبار	نیفتد با کسی ما را سه و کار
ز سرمای دی و تاراج بهمن	بجای گرم خود هستیم ایمن
من این پای طغ ندیم بصد گنج	مرا میدر احتماست زین گنج
ز مورد آموز رسم بردباری	گرت همواره باید کامکاری
منه پامی از کلیم خویش بیرون	حساب خود نه کم گیر و نه افزون

چه در کار و چه در کار آرمودن بناید حسنه بخود محتاج بودن
 هران موری که زیر پای زیور سلما نی است کاندیشکل موریست
 (نمک - بزرگ)

فرزدان عنبریز - انسان بواسطه هوش و ادراکی که خداوند متعال
 باو عطا فرموده خواص تمام و یا اکثر اشیا و مخلوقات خداوند را
 و در مواقع لزوم از آن استفاده مینماید . مثلاً از نمک که خیر خیلی داد
 و کم قیمتی میباشد و در همه جایافت میشود منافع کثیره حاصل مینماید :
 اولاً در غذا های خود داخل کرده هم بر خوشی مزه و طعم بهتر
 افزوده و هم مضمّن آنرا تسریع مینماید .

ثانیاً کلیه گوشتها و مواد چربی دار را بواسطه نمک سود کردن برای
 مدت های زیادی محفوظ داشته و ذخیره نموده و حمل و نقل و تجارت
 مینماید - مثلاً گوشت گوسفند را از اقیانوسیه بار و پا حمل مینماید
 ثالثاً در صنایع و حرف مخصوصاً در چرم سازی بکار میرسد .

(محتاج - نیازمند) (ادراک - دریاقن) (عطا - بخشش)

رابعاً از انواع واقسام دواها برای معالجات طبی و بعضی مواد سمی
 استخراج نمایند. نمک طعام عموماً بسه قسم دیده میشود از این قرار که
 یکتکم معاون سنگی بیرون میآورند مانند معاون نمک نمک قم و خرقا
 و معاون نمک نمک اطریش که سزاران کارگر در آن کار میکنند
 یا معاون نمک خاکی مانند معاون نمک میان (واقع در عراق)
 که چاه حفر کرده و نمک بیرون میآورند و کویر نمک مرکزی ایران
 و یا آنکه از آب دریای نمک استخراج نمایند باین ترتیب که ضیاء
 و آبگیرهایی در اطراف و سواحل دریای ترقیب آوده و آب دریا را در
 آن میریزند و سپس با پارو یا آنرا بکتری بهم زده و زیر و رو نمایند
 که آب آن تجسیر شده نمک آن که بواسطه وجود معاون نمک فراوان
 در داخله دریا داخل در آب بوده در ته حوضچه با باقی میماند پس
 سه قسم نمک عبارت گردید از نمک سنگی و خاکی و دریائی و نمک
 سنگی برای غذای انسان از دو قسم دیگر آن بستر و شایسته تر میباشد

(حرف - شغل) (بنا - چارم) (حفر - کندن) (تجیر - بخار شدن آب)

و نیز باید دانست استعمال کمکت زیاد برای قوه باصره مضر است -
 دیگر از چیزهایی که وجود آن خیلی ناچیز و انسان بواسطه استعداد ذاتی
 و هوش خود او از آن فوائد کثیر و میرد بزرگ است - بزرگ
 گنجایی است که در ایران بطور وافر یافت میشود و انسان فوائد بزرگی
 از آن میرد .

اولاً از آلیاف ساقه های آن پارچه بلباس و سایر حوائج خود می
 آید از دانه های آن روغن میگیرند که سابقاً میوزاندند و فعلاً مصفا
 صنعتی مخصوصاً نقاشی و مطبعه میرسد . ثانیاً از کوبیدن دانه آن
 چرب بسیار خوبی چته اوراق بهادار تهیه نمایند .

« پارچه بافی - پنبه - کتان - شاهدانه »
 فرزندان عزیز . انسان از زمانی که درک تمدن و احساس
 لزوم پوششی برای ستر بدن و محافظت آن از سرما و گرما و اثرات

(استعداد - قابلیت) (فوائد - بهره ها) (کثیر - زیاد) (وافر - زیاد)

(آلیاف - لیفا) (حوائج - احتیاجات)

برف باران آفتاب نمود پوست حیوانات و مخصوصاً آنهایی را که شکار
 مینمود بمصرف پوشش بدن میرسانید ولی چون تپیه لباس باین ترتیب
 خالی از اشکال نبود و از طرفی بسبب نوع شبر روز بروز رطوبتی میگرفت
 لاجرم تدبیر بجای آنسان برای رفع احتیاج مبرم خود به لباس در
 صدد برآمد که از وجود نباتات و نتایج حاصله از آن ها که تپیه و کمپرس
 آن در دست خود نوع شبر میباشد استفاده نماید و نباتاتی که امروز
 بشیر از آنها استفاده نمیداد و از الیاف آنها و از سیوه شان تپیه نخ
 کرده و از نخهای آن تپیه پارچه و بالنتیجه لباس بنماید مهمترین آنها
 چهارت از پنجه . شادانه . کتان . کتف بزک میباشد .
 پنجه نباتی است که در اکثر نقاط و مخصوصاً جا های گرم میروید ارتفاع
 بوته آن از نیم زرع تا چهار ذراع میشود بوته پنجه دارای گلهای سفید
 و در هر بوته آن چند میوه یافت میشود بشبه بگری که آنرا قوز میگنید

(نباتات - روئید نیما) (نتایج - حاصلها) (تپیه - فراهم) (کمپرس - زیاده)

(کپسه - بشیر) (لاجرم - ناچار)

و در قوزه ها بسته سفیدی متصل یکدیگر موجود است که آنها را با آبها
 مخصوصی با دست و با ماشین (که هر دو را دوک میگویند) رسیده و
 نخ بدست میآورند بعد از آنجا با ماشینهای دیگری پارچه های نخی
 از قبیل حلوار و ملل و انواع چیتها و کرباس و متقال و فاقونی های نخی
 میبافند. ساقه های کتان شاید نه و کتف و بزرگ را بدقی
 در آب غس می نمایند تا آب آنرا خیسایند و الیافشان سست و از یکدیگر
 تقریباً در حال جدا شدن بنفید و بعد با شانه های مخصوص شانه می نمایند
 تا خوب از هم جدا شوند و بعد آن رشته ها را با دست و یا با ماشین
 تبدیل نخ می نمایند. و از آنجا پارچه های کتان و کیسه و
 اشیال آن میبافند. از پشم گوسفند و شتر نیز پارچه های خوب
 از قبیل فاقونیهای قیمتی و ماهوت و چیزهای دیگری تهیه می نمایند.

(حفظ قول و امضاء)

حفظ قول و امضای کلی از تکالیف اولیه انسان و هر کسی موظف است

(انواع - اقسام) (الیاف - رشته ها) (تقریباً - نزدیک) (حفظ - نگاه)

برای حفظ حیثیات و شرافت خود در میان جامعه قول و امضای خود را
 محترم و موقر بشمارد و هیچگاه برخلاف گفته و نوشته خویش عمل ننماید
 تا بدین سبب طرف اطمینان عامه واقع گردد و کسانی که دارای عقیده
 و دیانت باشند برای حفظ قول و امضای خودشان از همه چیز حتی
 جان هم میگذرانند . بر عکس اشخاص بی عقیده و نام درست با امضاء
 و قول خود امانت نداده و برای بدست آوردن مختصر منافع مادی
 قول و امضای خود را زیر پا نهاده و بدان عمل ننمایند و گاهی رسم
 بکلی منکر قول و امضای خویش میشوند و چنین اشخاص طرف نفرت عامه
 هستند و برای حفظ قول و امضا فوق العاده باید کوشید و مخصوصاً
 در ایام بوعده و رفقن بموقع و سراسعت بلکه قدری زودتر بر نقطه
 که قرار گذارده اید یا دعوت شده باشید باید دقیق باشید
 « دولت و اقام آن - فواید مشروطیت »
 چون خداوند متعال انسان را در فی الطبیع یعنی قابل اجتماع و محتاج
 (قول - گفتار) (امضا - نوشته) (موقوف - وظیفه دار) (موقر - شگین

معاشرت با یکدیگر خلق منزه بوده این است که انسان از بد و پیدایش
 دارای رئیس و سر دسته بوده و آن رئیس شکل بیت حاکمه را میداده است
 و بتدریج هر چه بر مدنیّت نوع بشر منتهی شده و وسائل آسایش
 خود را کما فتر کرد همان قسم بر اقتدار آن رئیس و وسعت دائره حکومتش
 نیز منتهی شده گردید . این حقیقت مسلم است که در ابتدا تمدن بشر
 رئیس و سر دسته از میان هر طایفه بطور انتخابی بوده و قطعاً بعضی شرائط
 نیز که شجاعت و خوش فکری از آنجمله است میبایست واجد باشد .
 اما کم کم رؤسا از جبل مردم و نادانی افراد طایفه خویش سوء استفاده
 کرده و برتریهای برای خویش قائل گشتند و بتدریج بر عظمت مقام
 خود منتهی شده و رشته اختیار ملت را از هم گسیخته و حق مشروع
 ملت را که عبارت از انتخاب رئیس بود از دست آنان گرفته و بر
 حکومت و سلطنت موروثی را ایجاد نموده و بعضی از این رؤسا

(اجتماع - گرد آمدن) (محتاج - نیازمند) (معاشرت - آشنایی) (مسلم)

(انتخاب - برگزیدن - شجاعت - دلیری)

از این حد نیست خود را بالاتر برده و خوشتر ابرگزیده خداوند و پسر
آسمان و خداوند روی زمین و مالک جان و مال ملت پنداشته و هر
معامله که میل داشتند با ملت خویش می نمودند و پسر این قبیله را که
بنام پادشاه و شاهنشاه نامیده میشد اغلب ظالم و خونخوار بود
و قدرتی که بواسطه وجود ملت خویش فراهم آورده بودند صرف حد
و آزار رساندن همان ملت می نمودند و نمونه های آنها تجارت پادشاهان
و امپراطوران چین که خود را پسر زنده آسمان میدانستند و چنان
نمادان سینه پدیرفته بودند و از آن بالاتر پادشاهان مصر که خود را فرعون
نامیده و ادعای خدای می نمودند و گاهی کله منار با از ستمی
بگنایان همان ملت می افروخته اند که نمونه آن غلیات شرم آور تیمور
بلاخره این ترقیب حکومت را حکومت مطلقه و سلطنت مستبده میگویند
و بدترین اقسام حکومت و سلطنت است در سلطنت مستبد و بی حکم
از اقسام آزادی و مساوات که سابقا خوانده ایم وجود ندارد و

بیچک از افراد ملت که در زیر بار طاقت فرسای این قسم حکومتند آسایش
 و حتی اختیار مال و جان خود را ندارند. تا یکصد و پنجاه سال
 قبل در ممالک عالم همین طریقی حکومت و سلطنت وجود داشت و مملکت تمام
 اسیر این قسم سلطنت بود تا اینکه مردم و ملل قدری بیدار شدند و شعار
 و دانش رو باز و یاد گذارد و مردم عالم شده و پی بحقوق حقه خویش
 بردند و دانستند که خداوند انسان را آزاد خلق فرموده و هیچکس
 حق ندارد بر مملتی حکومت نماید جز خود ملت و آسایش ترین اصول حقوق
 بر مملتی حق حاکمیت آن ملت میباشد. متذکر جاسوس مملتی که زود بیدار
 و باین حق خود آگاه گردید بر ضد سلاطین مستبد و خود خواه قیام و ظمن
 مستبد را از تخت سلطنت و اثر گون و اکثر را بسیار استگناه کشانیدند و
 حقوق منصوبه خویش را مسترد داشتند و اولین مملتی که موفق به پاره کردن
 زنجیر اسارت گردید ملت فعال و آگاه انگلیس میباشد که شارل
 پادشاه ظالم آن مملکت را محاکمه و اعدام کردند و حکومت ملی برقرار
 نمودند.

(مملکت - کشور) (اقسام - نوعها - جورها) (فقط - تنها) (عالم - دنیا)

نمودند . و سپس ملت رشید و آزاد فرانسه است که در سال ۱۷۸۹ میلادی بر علیه پادشاه مصل و مستبد مملکت فرانسه موسوم به لویی شانزدهم شوریده و او را منقضی و محاکمه و اعدام کرده و حکومت ملی برپا و درس آزادی و آزادیخواهی را بطور اعم و اتم بنوع بشه آموختند . در مملکت نیز در سال ۱۳۲۴ هجری قمری بر علیه شاه و قیام و نهضت نموده و با ایجاد حکومت ملی مشروطه منتهی شد . امروز در بیشتر ممالک حکومت ملی برقرار است و حکومت ملی بر دو قسم است یکی را مشروطه میگویند که دارای پادشاهی است که سلطنت آن موروثی و اختیارات او بلامحدود است که قانون اساسی هر مملکت تعیین کرده است از خود هیچ قدرت و قوتی ندارد ولی که را مربوط بر آئین مجلس شورای ملی است که از نمایندگان ملت تشکیل شده است میباشد . و دیگری حکومت جمہوریست و در حکومت جمہوری پادشاه توارثی وجود ندارد و مطابق قانون اساسی هر مملکتی کنفرانس جمہور برای مدت کوتاهی که بیش از پنج و

(قیام - با خاستن) (مصل - بکاره) (منقضی - جدا) (معزول)

کتر از یک سال نیست از طرف عموم مردم و با مجالس منتخبه از طرف
ملت انتخاب و پس از انقضای مدت قانونی خود بخود منقضی است مگر
آنکه دوباره انتخاب شود. بهترین حکومتها حکومت ملی است که نوع
اول آن یعنی سلطنت مشروطه و در مملکت ایران برقرار میباشد - اساس
مشروطیت و حکومت ملی مطابق قانون اساسی منصوبه در تاریخ ۱۳۲۴
هجری قمری بر روی سه قوه است که عبارت از قوه مقننه و قوه مجریه و
قوه قضائیه میباشد. قوه مقننه عبارت از مجلس شورای ملی است
که مرکب از (۱۳۶) نفر وکیل منتخب از طرف تمام ملت از تمام نقاط
مملکت در طهران که پایتخت تمام مملکت است تشکیل میشود و قوانینی که
منفید و لازم برای امور سیاسی اقتصادی و مالی و نظامی مملکت و
ملت باشد وضع و در اجرای آن نظارت مینماید. و مطابق قانون
مدت اعتبار انعقاد مجلس نمایندگان و کلاهی آن در هر دوره تقنینیه

(ایجاد - بنان دادن) (توارث - ارث رسیدن) (انتخاب - برگزیدن)

(مجالس - مجلسها) (انقضا - تمام شدن)

دو سال است پس از آن منقض میشوند . دوباره باید تجدید انتخاب بعمل
آید هرگاه مردم از وکلای سابق راضی باشند میتوانند آنان را مجدداً
انتخاب نمایند و از بدو شرطیت ایران تاکنون شش دور مجلس شورای
ملی تشکیل شده و انتخابات دوره هفتم در شرف شروع میباشد و بالاخره
کلیه امورات مملکتی میبایست پس از تصویب مجلس شورای ملی با رضای
پادشاه وقت رسیده اجرای آن بر تمام امور لازم و واجب
و هر کس نسبت بان سرچی نماید متضرر شده و جزای خائنین وطن است
قوة مجریه عبارت است از هیئت نفر وزیرانیکه از طرف پادشاه منصوب
و مسئول مجلس شورای ملی میشوند و هرگاه در حین وزارت خود مرتکب
خطائی شدند مجلس حق محاکمه و مجازات آنان خواهد داشت و ضمیمه
وزرا اجرای قوانینی است که مجلس شورای ملی وضع کرده و پادشاه
امضا کرده باشد در تمام مملکت رئیس قوه مجریه شخص پادشاه است
و ردس اختیاراتی که قانون اساسی داده است از این قرار است

(منصوب - تصویب) (نقاط - جاها) (سفید - فایه دار) (نظامی - لشکر)

فرماندهی کل قوای مملکت اعلان جنگ و عقد صلح بنام مملکت - مضافاً
 قوای غیر منصوبه مجلس و صد و پنجاه این برای اجرای آن - امضا نموده
 و استیمازاتی که تصویب مجلس رسیده باشد - اعطای درجات
 نظامی - و از مسئولیت بمنزله است زیرا که وزیر امور و مسئول پیشگاه مجلس
 شورای ملی میباشد . هشت نفر و زار که مأمور امور مملکت هستند
 از انقباض دارند : وزارت معارف . وزارت جنگ . -
 وزارت داخله . وزارت خارجه . وزارت تالیه . وزارت
 عدلیه . وزارت فوائد عامه . وزارت پست و تلگراف
 قوه قضائیه عبارتست از محاکم شرعی و عرفی که وظایف آنها عبارت
 از رتقی و فسخ امور مردم و رسیدگی بدعاوی و تطبیق اعمال مردم
 با قوانین موضوعه و فعلاً در مملکت تا اداره کردن انقیود بدست وزارت
 عدلیه است و محاکم عدلیه مأمور اجرائی این وظیفه اند و تنها مرجع
 تظلمات و مشارع و در حکم برحقانیت و عدم حقانیت هر کس و هر چیز محاکم

عقدیه است و محاکم بر چند قسمت منقسم شده اند از انقزار - محاکم شرع
 که بامور عقد و طلاق و کلیه اموری که تقسیم منتهی شود رسیدگی نمایند
 محاکم صلحیه که بدعاوی مختصره مدعا به آن از ۲۵۰ تومان مجاوز نکند
 رسیدگی مینمایند . محاکم ابتدائی که بکلیه امور رسیدگی نمایند -
 محاکم تجارت که بکارهای تجارت رسیدگی میکند - محاکم خجوه که بخلاف
 کاری مردم رسیدگی میکند - محاکم اتیناف باموری رسیدگی
 مینمایند که در محاکم ابتدائی خاتمه نیافته باشد و بالاخره از جمله
 محکمه تیز است که بکارهای رسیدگی نماید که در سایر محاکم خاتمه نیافته
 باشد . و وزارت جنگ نیز محکمه بنام نظام وجود دارد که بامور
 نظامی و سربان از خدمت نظام اجباری رسیدگی نماید .
 (خودپسندی - لاسمت)

از جمله صفات بسیار بدی که در پاره اشخاص موجود است یکی «عجب
 یا خودپسندی» میباشد و این صفت سرآمد صفات رذیله است زیرا که

دارند و این صفت خود را بالاتر از سایرین دانسته دیگران را خوا میثمد -
 و صورتیکه خود پست ترین مردم بوده و بسا اشخاص که از او برتر و فاضلتر
 وجود دارند . و در نتیجه عداوت جامعه را نسبت بخود جلب نمایند
 و بدترین ضرر این صفت آنست که عجب مانع ترقی و پیشرفت انسان در
 کلیه مقامات علمی و مادی و معنوی می باشد .

از عجب بدتر صفت (لئامت) است که کسی که بدار بودن این صفت
 موصوف گردد و در انظار پست و حقیر است زیرا که لئامت در اثر بد
 و پست فطرتی در انسان پیدا میشود و ولیم یعنی دارندة این صفت گیرگویند
 که از مال خود محروم بوده و چشم ببال دیگران دوخته باشد . و چنین کسی
 هرگز از زندگانی متقی نخواهد برد و تمام مردم بحشم خواری در وی خواهند
 نگریست .

(نفاق - تفنق)

دولت همه را تفنق خیزد بی دولتی از نفاق خیزد

(فاضل - برتر) (عداوت - دشمنی) (مانع - جلوگیری) (احتراز - دوری)
 (افتخار - سرملندی)

اولین وسیله ترقی و تعالی بشر خانواده و قوم و ملتی اتفاق است .
 زیرا که تمدن عبارت از اتفاق بشر معاشرت و مساعدت با یکدیگر است
 برای دفع حوائج ضروری خود و در نتیجه اتفاق است که انسان موفق
 با نیمه اختراعات و ایجاد و انجام این همه ضایع گوناگون گردیده و با
 هم خواهد گردید . بسا کارهای مشکل که در نتیجه اتفاق آسان میشود پس
 وظیفه هر فردی از افراد نوع بشر است که با هموع خود متحد شده و
 تسهیل امورات اجتماعی و نفسه اوی کوشش نماید تا بوظیفه انسانیت خود
 عمل کرده باشد همانقدر که « اتفاق پنبه است نفاق ناپسند و بل
 اجتناب است » نفاق یعنی دورویی و سرآمد بدبختی های عالم بشریت
 و بسبب ضعف دولت و قوت هر قوم و ملتی نفاق آن قوم بوده است
 هر قدر که اتفاق باعث ترقی و تعالی بشر است چنانچه برابری نفاق
 مورث ذلت و استیصال و بیچارگی و خانه خرابی بشر خواهد بود .
 (حکایت)

(معاشرت - مساعدت - کمک) (تسهیل - آسان) (اجتناب - پرهیز)

پری در حالت نزع نفس زندان خود را طلبیده و دستبندی پوسته
 بانان داد و هر یک را در شکستن آن اشارت فرمود هر یک از آنان گزافه
 و هر چه سعی کردند نتوانستند شکست بر بخش خود اقرار و بر قصور خویش اعتراف
 نمودند. پس آن سر جهانیده دستبندی را بر گرفت و یکایک بر آورد
 و خورد و کرد پس روی نفس زندان کرده گفت چون دعوت حق اجابت
 کنم شمار احوال بد بخیر ال است هر آینه با هم اتفاق داشته باشید چنانچه
 قوی غیبه را بر شما دستی نیست و هر گاه با هم نفاق و رزید هر ضعیفی را بر شما
 شکستی خواهد بود و از نفاق و دور و دوری شما متع خواهد بود. پس شما نیز
 ای نفس زندان عزیز از نفاق بر حذر بوده و بیچکار گردان نگردید
 که نفاق باعث ذلت و اتفاق وسیله عزت و جلال شما است .
 (کوه - سر آب - از وانشکده)

مردمان بزرگ چون کوه هستند که هر چه نزدیکی شوی عظمت آنان بیشتر
 آشکارا شود و مسلمانان چون سرآبند که هر قدر نزدیک روی حقارت

و ناپسندیدنیان فاش و افش گردد .

چون سرآیند سفلگان از دور که نمایند بحرهای علوم

هر چه نزدیکی شودی سوشان لاجرم بشیر شودی محسوم

را و مردان ز دور همچون کوه ناپدید و قدرشان مکتوم

سوشان بشیر شودی نزدیک قدرشان بشیر شود معلوم

گر نجومست بچشم خرد آید گنه از چشم تست فی ز نجوم

(دستور - قانون جمع)

ن اسم کلمه است که برانی نمایند شخص یا چیزی بکار رود تمام اسم با دربان

فارسی قابل جمع بستن میباشد و علامت جمع در زبان فارسی دو است

(آن - ها) و قانون استعمال آن از این قرار است : تمام اسمها که

که شامل جان داران باشند چه انسان و چه حیوان در موقع جمع بستن لفظ

(آن) در آخرشان زیاد کنند مثل : مرد . پدر . شاگرد . دوست

بشیر . مرغ . سنگ . گنجشک . گوسفند . ببر که پس از اجرای

(اجابت - پذیرفتن) (عظمت - بزرگی) (سفله - پست) (حقارت - کوچکی)

دستور فوق جعشان میشود : - مردان . پدران . شاگردان . و
 شیران . مرغان . گنگان . گوسفندان . بیهان . و کلیه
 شامل اشیا و چیزهای بجان میشود اسم معنی و اسم جمع بستن در آخر لفظ
 ها ؛ زیاده نماند ؛ سنگ . تخته . قلم . کفش . کتاب . هوش
 . دانش . گله . فوج . طایفه . که پس از اجرای دستور فوق
 جعشان میشود : - سنگها . تخته ها . قلمها . کفشها . کتابها . هوشها .
 دانشها . گله ها . فوجها . طایفه ها نباتات چون هم نموند و در و در
 و چون از ظرفی نیست حرکت ندارند باین اعتبار جایز است که بهر دو علا
 جمع بسته شوند مانند : درخت - درختان - درختها - نهال -
 نهالان - نهالها - گیاه - گیاهان - گیاهها اسم حیوانات که در
 آن حرف (ه) داشته باشد در موقع جمع بستن (ه) را حذف کرد
 و بجای آن حرف (گ) در آورند مانند : تشنه - گرسنه - زنده -
 دیوانه . بنده جعشان میشود . تشنگان - گرسنگان - زندگان -

دیوانگان - بنده گان -

(فلزات عجمه)

فرزندان عزیز - بدانید که بیشتر ترقیات و شیرفت انسان در صنایع
و اختراعات مفیده که زندگانی بشر را روز بروز تسهیل می نماید
همگی از آن مربوط بوجود و خواص فلزات مخصوصاً آهن و مشتقات آن می باشد
مملکت ایران نیز دارای انواع و اقسام فلزات مفیده بمقدار کافی
می باشد ولی متأسفانه تاکنون باستخراج و استفاده از آنها مبادرت
نشده است . در شماست که بواسطه سعی و کوشش این ثروتهای خداوند
از اعماق زمین و شکم کوهها خارج کرده بخود و دیگر هموطنان استفاده
برسانید . فلزات عجمه از اینقبه دارند :

آهن - فلزی است خاکستری رنگ قدیمی مایل بآبی که معادن آن
از سایر فلزات بیشتر و فایده آن برای نوع بشر از سایر فلزات زیاده تر است
و در مجاورت هوای مرطوب رنگ میزند . و طریقه بدست آوردن

(نیل - مسان کردن) (مشتقات - جدا شده) (جمل - نادانی) (اعماق - گودیها)

آن بنفشه را است :

ابتدا ماده مستخرجه از معادن ادر کوره های پر حرارت ریخته ذوب نمایند
تا چندین بدست آید و مجده ادر کوره ریخته حرارت میدهند تا این خالص
گردد و هر گاه مقداری زغال یا این مخلوط نمایند فولاد بدست خواهد آمد
از این بیشتر لوازم زندگانی و آلات ماشینها و کارخانه ها و از فولاد
چاقو اسبابهای ساعت و آلات جراحی ایسا زند و از چندین مجسمه و
اسبابها دیگر میسازند .

مس - فلزیت که رنگ آن سرخ و معادن آن در کشته جاها یافت
میشود و از آن لوازم طباسخی و دیگهای کارخانه ها را میسازند و
چون در مجادرت هوا و مخصوصا ترشیهها رنگ میزند و زنگش هم است
ظرفی که از مس میسازند با قلع که فلزیت سفید رنگ نرم سفید مینامند
و بواسطه وجود تلخ ترشی و چسبندگی در ظروف سفید اثری نمینماید .
و هر گاه مس ابار روی که آنهم یک نوع از فلزات است مخلوط نمایند

(مجاور - همایه) (استخراج - بیرون آورده) (آلات - اسبابها) (ستم - زهر)

منفرغ حاصل میشود و از منفرغ مجتمه و منقل و پای به پای چراغ و ستون و رنگ
 میازند . برج نیز از ترکیب استراج روی و من حاصل میشود و آن فلز
 زرد رنگ که از آن سمارد اسباب موزیک و سینی و سایر چیزها
 درست میکنند

مُهرَب - سُرَب فلزیت آبی رنگ و بسیار نرم که بزودی قابل
 ذوب شدن است و با ناخن آنرا میتوان محط نمود و از آن گلوله و گوله
 های آب نماد و آن میازند . و در ایران معدن آن در سمرقند است .
 نیکل - نیکل فلزیت سفید مایل بخاکستری و چون در مجاورت هوا
 فاسد نمی شود آلاتی که از آهن میازند بواسطه درسته از نیکل روی آنها
 آب میدهند

طلا - طلا فلزیت زرد رنگ که دارای جلا و شفافیت مخصوص
 بوده و هوا هم در آن اثری ندارد و حتی رطوبت هم در آن مؤثر نیست
 و چون پُر دوام و کیاب است قمیش از تمام فلزات بیشتر و از آن
 (استراج - دخل کردن) (موتیر - اثر کننده) (شفاف - روشن) (زینت آلات - آبا
 تقریحی و غیر لازم)

اشیا قسماً در زینت آلات و انواع و اقسام پول میآزند .
 نقره - نقره نیز مانند طلا فلزیت که بود در آن چند آن تا ششصدی
 نینس باید زنگ آن سفید و شفاف است ولی چون معادن آن بیشتر از
 طلا است قیمتش ارزانتر است .

فوائد تخیل و کار شروع - مضار تسبیلی و بیکاری
 انسان با شرف کسی است که همیشه خود را اینهای کار بداند . زیرا
 سلامتی انسان و آسایش خود و فایدهش در کار کردن است .
 هر کارگری در دنیا هم خودش فایده میبرد و هم دیگران فایده میبرند
 قبلی و بیکاری مورث انواع و اقسام امراض و ابتلاآت میباشد آدم
 بیکار برای گذران خود مرکب انواع گناهان حتی دزدی و خیانت
 میشود . اشتغال هیچ پیشه حتی کناسی خجالت و ننگ ندارد بلکه باید دانست
 بیکاری و نداشتن عایدی و دست خالی بنزد رفیق شرمساری و عار
 وارد - آدم بیکار بار بار بدوشش عاصه است . و چاره مناسبست

تجملات او دشمن بکار است . کسی که در ظرف مدت بیست و چهار ساعت
 شبانه روز کاریر انجام ندهد و منافعی بخورد و جامعه بشریت نرساند لایق
 زندگی نیست و عدش به زود وجود است . فقر و بدبختی همیشه گریبان
 گیر اشخاص متنبیل و بیکار است .

(فرش قالی - رنگ های طبیعی - و مصنوعی)

قالی منسه شنی است که از نخ و پشم میافند و از تمام اقسام فرش های
 پر دوام تر است برای بافتن قالی ابتدا نخ را به ضخامتی که خواسته
 باشند تابیده و بکارگاه قالی که بطور عمودی دراز می نمایند و بعد
 با رشته های پشم ملون مطابق نقشه که منظور باشد رشته های تبارها
 گره زده و با چاقوهای مخصوصی میبرند و پس از بافتن ردیف (رنگ)
 از نخ تابیده دو لایه دو بر روی باقیمه پشم دو اندیده باشند تا با هم
 مخصوصی میگویند و بعد با مفسد اخ بافته های پشم را مساد می بومند
 می نمایند قالی یکی از مهمترین منابع تجارت و ثروت ملی ایران است

(دوام - ثبات) (ضخامت - کلفتی) (ملون - رنگ شده)

در اکثر نقاط ایران مخصوصاً ایالات و ولایات ذیل قالی بخت در بخت
 بعل میاید : خراسان . آذربایجان . فارس . کرمان .
 عراق . اصفهان . کاشان . طهران . همدان . کردستان
 . اتر آباد . و اکثر کارگران قالی باف زن هستند . چندی که بمصرف قالی
 میرسد باید رنگ کرد و رنگ با عموماً بر دو قسم است یکی رنگهای طبیعی که
 عبارت از نیل . روناس . جفت . برگ مو . پوست انار . ماه
 . کاه . برگ سیب . بقم میباشند که با ترکیب آنها رنگهای مختلفه
 مینمایند و رنگهای طبیعی برخوبی و لطافت قالی افزوده و در معرض آفتاب
 و هوای سرد از بین میرود . و دیگری رنگهای مصنوعی و جوهری است
 که بیشتر در کارخانه های ملکت آلمان از مواد مختلفه مخصوصاً زغال
 و قطران و نفت تهیه میکنند و استعمال آنها برای رنگ کردن شوم اتو
 از دوام فرش کاسته و ثانیاً در معرض آفتاب و هوای اریل میشود و همچنین در
 موقع شست و شو از بین میرود پس مضرت رنگهای جوهری واضح و یا

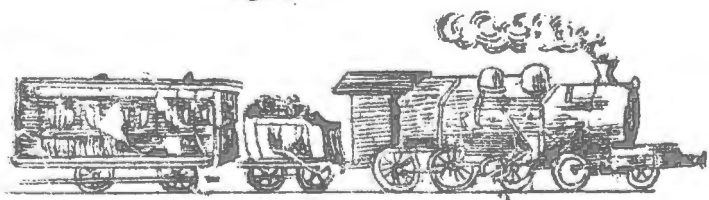
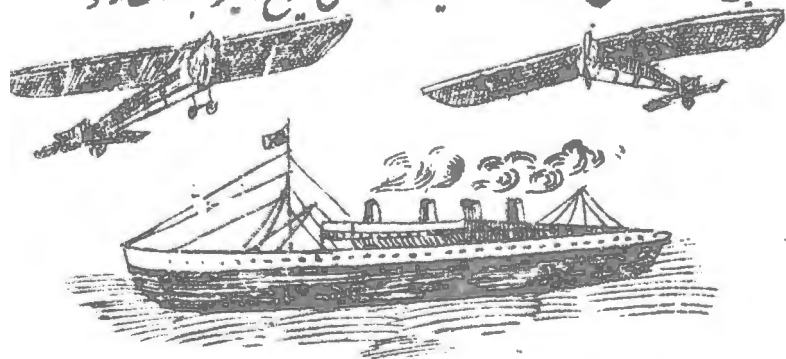
از استعمال آن در کلیت چیزها مخصوصاً قالی جلوگیری کرد .

(وسائل حرکت)

فرزندان عزیز - انسان برای گذران زندگانی خود تهیه کسب
 سعادت خویش مجبور و ناگزیر از مسافرت ببلاد و ممالک بعید است .
 در سابق ایام مسافرت با حمل و نقل بال تجارت و لوازم زندگانی بوسیله
 حیوانات بارکش از قبیل اسب ، الاغ و قاطر و شتر انجام میگرفت و بسیار
 صعب بود و با مسافتها که با مخاطرات عظیمه متعارف میکردید . اما
 امروز در نتیجه ترقی و ظهور اختراعات و ساعی حرکت تغییر یافته است .
 و قوه بخار مسافرتین بال تجارت و بار از شهری شهر دیگر و از مملکتی
 بمملکتی و بلکه از قاره به قاره دیگر حمل و نقل مینماید . و وسائل حرکت
 امروزه عبارت است از قطارهای راه آهن که متوسط لکوموتیو -
 (محرک بخار) حرکت مینماید و اتومبیل های سریع السیر که در سطح
 زمین در هر ساعتی پنجالی ده فرسخ طی مسافت مینماید و کشتی های بخاری

(سابق - پیشین) (صعب - مشکل)

بزرگ و کوچک که در دریا با خطوط و اقیانوس با بمل اشتغال و
مسافرین اشتغال دارند . و طیاره های سریع اسیر و بزرگ و کوچک



که در جولای تنهایی پرداز نمود و هر ساعتی دو یا فرسخ طی می نمود
بنمایند . و خلاصه مسافرتهائی که در آیام پیشین در مدت یک یا طول
و نهایت صعوبت ادا داشت امروز در مدت دو روز با نهایت آسودگی
انجام میگردد

(نشأت سادّه)

بیان مطلب بستگی کامل بشنونده دارد و زیرا طرزه مکالمه با بزرگان کاظمی

منایر بگفتگوی بازیر و ستان است و حتی عادت بر این جاری شده
 که شخص با قرآن خود مخالف و دستة فوق تکلم میکند و اغلب عدم رعایت
 این قانون را عیب می‌شمارند چنانکه اگر کسی با سپه یا نوکر خود مکالمه کند همان
 که با اوسته ان بنمایند باریک بینان بر وی خنده میگیرند همین قاعده
 در تحریر نیز جاری است .

پس نویسنده را لازم است آن را رعایت کند و در انشاء امروز
 پا دگی مرغوب است .

(منشی)

منشی کسی است که مقصود خود را بعبارة آتی بتواند در آورده که بمقتضای عصر و
 طرف مکاتبه بوده است .

از دانشمندان سابق ایران سعدی علیه الرحمه تنها کسی است که از عهد
 انمقصد و نجوبی برآمده و بلکه در انشاء راهی رفقه که ادبیات جامعه میگوید
 که خود را بدان نزدیک کند یعنی او یک تنه کاری کرده که تمام ادبایی پس
 اویند و چون بسایر تحریرات میسر کنیم برخی را در رعایت فصاحت دیده
 دل از

ولی از استعمال معانی غامضه و گداز مکرده اند و در اساس این دسته
 هستند نویسندگان تاریخ معجم و کلید دمنه که آیند و کتاب باختلافی که در طرز انشا
 دارند از حق سحر شق دیگر اند چون تاریخ و صاف و دره نادری و انوار سہلی
 و مقالات حمیدی و غیره نویسندگان ایران اغلب در شکل نویسی مبالغه
 نمودند این قضیه تا دورہ ناصر الدین شاه دوام داشته و از این تاریخ
 بعد کسی این اہ زرقہ یا توانستہ است برود بلکه ادبیات بزدل نزدیک
 شد تا اکنون کہ در حال احضار است مگر دستی از غیب بیرون آید و کاری کند

مراسلہ بر مسنر بر توثیق و تصحیح

پوشمر امروز از سوابق خود فکر میکردم و شقایق در بن رسیدہ نظر
 دیکہ میداد از آنکہ مہر پر و فرزند سر تقصی است بخاطرم گذشت کہ ممکن است
 ہنرم خطرات در کمین تو باشد و بالاخرہ ترا چون فرگوشہ نشین کنند
 از ریختہ زربہر حتم و قلم گزقہ نوشتن ہشتم و کمر نصیحت بیان ہست ہشتم عزیز
 بر من روزمانہ گذشتہ است مرکب از زینش و نوش و گاہی با مصائب
 طاقت فرسا ہمدوش زمانی با مقاصد راحت ہم آغوش ہر دم و چاہ

پشت روی این زیر و بالا را دیدم باعث هر چه خودم خسارتی بر زمین
 نهاده است که بیشتر من نبوده چنانکه گوی من التفات کنه که چشم هر
 دختی نباشد از ما ترک داشت پیری که با نرینه و قدر بود استفاده
 چندان توانستم فقط سرمایه پسند و امانت منم مختصر معلوم بود که در
 تصویر کرده ام چون همه وقت بران متوسل شدم پس تو نیز فرزند عزیزم
 بگوشت و تا وقت داری از آن منبع توشه بردار و از خرمن علم خود بیدار
 که اگر در مانده چاره ات آنست از پر مشردن آنچه نهانی عار دارد که داشت
 حسرت بندان حیرت خود پیدا کن

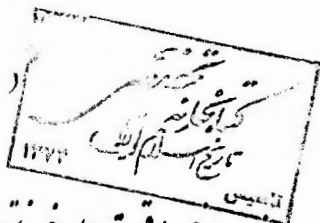
من آنچه شرط بلاغت تا تو میگویم تو خواه از ختم پند گیر و خود را
 جوابی هست که بیدار خود شنید

خداوند نگار دستخط مبارک که باقر این بنده مرقوم فرموده بود
 زیارت یکتا و دوباره خواندم هر سه دفعه لذت داشت غیر از گذشته
 رفاقت فراوان ادب بود و عجز از تشدد در سر کتب بنرزم و تقارن
 و راه سعادت پیش پیم نهاد و این خدا کلام است که چون از کن خون

مقدس زاده ام تبسمی را کسر یادم نرزد و دستسوار و بک بر بادم و
 این رفته مرا بسمت مقصود میدواند تا مرا نب مرادم بشت نرفدا
 چیزیکه میستوانم مقدمه آسایش خیال آن ذات مقدس قرار دهم
 بجهت آنکه در امتنان امسال از عهده در و سر سال بخوبی برآمده ام و در موارد
 کمتر نیز نراتیک بدان سبای شده ام غرض خوب است و در چند شعبه غمره
 و یکی دو غمره آنچه دارم فارص حساب بند سه افش را دستوار
 تاریخ اینک در قد تصدیقی بر سه است که نقاشی از می طبا برک میگذرد
 امید دارم که از اثر توحه حضرتت نوعر بگو شوم که نزدی بی جشن
 فراغت تقصیر پیشم

مرا سله است که محضی مختصر و گیر میسود

دست محترم پس از استعلام از سلامت مزاج شریف لزوما
 تصدیق میدید یکی از محصلین بهکلا سر بنده طفلی است از خانواده نجیب
 و له زمانه که بر حسب عادت آزادگان دارم بکین است ابوین روز با عت
 که در هجده که تا در تهیه کتب تنصیر و لوازم التحریر برای اطفال خود است نیز چون



بنده در حرارت خود توانست نام رَحیّات بمکلاسر محترم خود را بر او
ناچار توسل بآن گنجینه دست عزیز شد متمنّی است از هر گونه مساعدت و مساعدت
بار و مشا رالیه بنزد دل فرماید که علاقه جویند سعادت اخروی موردی است
و خورسندی فدویت . در خاتمه از آنجا که نظمین بود و بدون استیضه
از اولیاء خود اقدامی نخواهند نمود زاید دانست که لزوم اطلاع خداوندگار
لقد ظننه رایا دآوری نماید - احترامات فائقه تقدیم میکنم - دست باندی شما
پروریز - برین

جواب

عزیزترین دستم قربانت شوم در اسلحه مودت موصله که با اینجانب مرقوم
فرموده بودید زیارت و موجب ثنات فوق الوصف گردید .
بر احوال سعادت بمکلاسر خود که بعد از کرام اسمی از وی نبوده لیدر اینک تقدیر
که بدین کتاب شرافت رشت نموده شده اتفاقاً میگرد و تا هر مقدار کتاب لازم دار
گرفته و نیز لازم است بفری آئینه که رسید که اگر از آنجا وی در آنجا نباشد نوشته ام بجا
مرقبت آنرا تقدیر بفرستد بر هر یک از این خیر خواهان هر مضایقه نفرموده مراد است آن
نامند و ایر - در او نمند شما - فرخ - نوع صحت : (کتابخانه خطی) ۱۳۰۷